و من یتوکل علی الله فهو حسبه

چون که در بیولا این نسخه نایاب بود و اکثر طالبان از فواید آن محروم بودند بدین سبب

حقیر نور الدین بن جیواخان و کریم جی

کتاب انشاء جامع القوانین

موسوم به

انشای خلیفه

در مطبع حیدری خود از

کمال تصحیح بتاریخ بست و هفتم ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۷۴ هجری مطابق ۲۳ ماه اپریل سنه ۱۸۵۸ عیسوی

در بندر معموره بمبئی مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خرد دانشوران از تحریر الشاء بیکرانش چون قلم سرگردان است و منشی بلاغت نشان دانش خرد پروران از تقریر املای وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان

قطعه

صانعی کز کمال و عزّ و جلال | در ستایش زبان ناطقه لال
آنکه کنه حقیقتش برتر | از قیاس و گمان و وهم و خیال

تقدس صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام و تنزه ذاته عن ادراک ذوی الافهام و تحفه درود بر آن عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین حرفیست از دفتر کمال او

رباعی

آن مالک ملک شرع و دین بود | کشاف دقایق یقین بود
هر اوج پیمبری و آدم | در تحت ثری بماء طین بود

و علی آله العظام و اصحابه الکرام

اما بعد

من هیچدان خوشه چین ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر سفله مهر نظم

بخاطر اشفته دارم و دل سرد | لاله سانم بداغ محنت و درد
بد من بر مراد دل نرسید | فرحت از من برخ نقاب کشید
هیچ گاهی ز فعل نامحمود | شاهد نکوئی رخ نه نمود
از سموم غم بهار وجود | هرگز این غنچه دلم نه کشود
مثل من نیست در جهان ثانی | حرف خوانی ز نوع نادانی
منکه حیثم همه ز سر تا پای | در هنر کی شوم سخن آرای
فهم نامم کنی به هیچ شگرف | از سر مصرع اگر تو گیری حرف

در هنگام حالت العلمی بلده قنوج که بدیدهٔ تنگ نظر خان خورده بین شکل قبوح می درآید و بچشم دانا دلان سخن آفرین صورت فتوح می نماید فی مقابلیت فیض آئین که علم بعمل عالمان عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته و خطه ایست دل نشین که عمل بعلم عاملان رفیع المکانش مشعل آفتاب را درخشان ساخته و حداقت پیشگان راست گفتارش معجزه آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردارش چراغ افروز موسوی و مهندسان دوربینش از سمک تا سماک کاشف استار و منجمان دقیقه گزینش از ثری تا فلک الافلاک واقف اسرار و شاهدان جادو طرازش بتازه ادای تسخیر دل پاکان نموده و گلعذاران سحر سازش به نکته سرای شکیب از دل قدسیان ربوده و هنگام سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب شام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض سیمین برانش صبح گوهر انجم را نثار می سازد

رباعی

دیگر	بهر کوچه اش گل رخان ره نورد	تو گوئی گلستان شده کوچه گرد
	همه لطف سنج و لطافت اساس	باین گل گشته رنگین لباس

گلستانیست که شاطر ارشش سد سکندری تواند بست بهشتی است که مدح پردازش بر مسند حرم تواند نشست صحنش بدن گشائی چون چهره پریرویان مهوشش روشن ساز دیده امید شناسکش تعطر سائی چون زلف مسلسل مشکبویان دلکش دست انداز گردن خورشید لطافت انهارش چشمه کوثر را آب داده طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی نظارگیان گشاده

بیت

زهی صفای عمارت که در تماشایش   بدیده باز نه گردد نگاه از دیوار

وفور خواهش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که بهنگامه موافقت گرم میداشتند و تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند بر آن آورد که باجتماع مکاتبت مرسوله که بخدمت بزرگان و عزیزان اتفاق افتاده بود پردازد و بترتیب مرغوب جمع نموده گلدسته انجمن سازد که هرگاه گردش دوران دوار چون حروف خود از بساط سراپا نشاط قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری باشد این قلیل البضاعت بحکم واجب الاطاعت هر نسخه را فراهم آورده این کتاب را مسمی بجامع القوانین نموده بچهار فصل مرتب ساخت و لطوالت کلام که باعث تکلیف تمام میشود نپرداخت

فصل اول در مکتوبات ⁂ فصل دوم در رقعات فصل سیوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات تهنیت آمیز قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز فصل چهارم در آداب و القاب

و خاتمه کتاب

اگر چه نظر برعایت مناسبت آن بود که آداب و القاب را داخل فصل اول می نمود لیکن از انجا که باعتبار قول هو الاول و هو الاخر اول به آخر نسبتی دارد در فصل آخر تحریر یافت

و بر تقدیر اظهار نکته دلپذیر در مکاتبت صغیر کبیر ناگزیر است التماس از هیچ نقصان معنی لیس و معنی ریسمان صح نفس که از خطا بعین عطا چین در ابرو نمیگذارند و از یکدیگر کمال خوبی عیب را هنر شنیدار ند الست که بمقتضای مجوای کلام خیر الانام الانسان مرکب من الخطاء والنسیان

بیت

بقدر وسع در اصلاح کوشند ‌‌ اگر اصلاح نتوانند بپوشند

مکتوب اول

بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانه حضرت صمدیت مقرب بساط احدیت مقبول بارگاه بیچون میان شیخ پیر محمد زینت بخش سکون تحریر یافت بیت

آرزو دارم که خاک آن قدم ‌‌ طوطیای چشم سازم دمبدم

کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب العلم اداب تسلیمات معتقدانه و اداب کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن هدایت موطن آن قبلهٔ ارباب تحقیق و توحید و کعبهٔ اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف السنیة معدن معارف قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد الله ظلال جلاله و افضاله میرساند اگرچه بحکم بیت مولوی جامی رح

بیت

نه تنها عشق از دیدار خیزد ‌‌ بسا کین دولت از گفتار خیزد

این فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پابوسی ناصیه سایان آستان فیض نشان که اکسیر مس وجود و فروغ بخش صورت هوش الحد دارد لیکن

بیت

ز لیس بمکتب جسم مشق لاغری کردم ‌‌ تنم چو کاغذ مسطر کشیده می ماند

قطع مسافت بعید راه دشوار دانسته از حصول این دولت فیض وصول بهره دست هوا از دست و علاوه این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال تا مدت یکسال بسبب آزار چشم که از هر موی شعله آتشین بسر بر میخیزد حالتی داشت که بر هر کس حاد بل عکس ... ... الله در مولا ... جماعت گرمیانه

که همین قدر بسیار این خاکسار سراپا انکسار بود سیلاب چشمی زایل شده اما از بار غبار چشم که
تا حال مایل به ترکیب سنگ بستن نگردیده مع هذا

رباعی

صبری نه که از عشق به پرهیزم من   بختی نه که با دوست در آمیزم من
دستی نه که با قضا در آویزم من   پایی نه که از میانه بگریزم من

درینصورت بمقتضای فیض عام آن قبله انام امیدوار است که اگر آفتاب توجه خاص درباب این
ذره بمقدار تابد سر آنهمه از گرداب اضطراب خلاص یابد

مصرع

یک نظر فرما که مستغنی شوم زاسباب جنس   پرتو خورشید هدایت برا بیج و دریای عنا موج در موج باد

مکتوب دوم

بگرامی خدمت فیض مع حب مستحق مهربان عمیم الامتنان مجمع الفضایل منبع الفواضل مرشد کامل ... آگاه دل
حضرت حافظ جیو مدالله ظل کماله و نواله مشتمل بر استعفای جرایم و درخواست دعای رقیمه کریمه تحریر یافت

بیت

توئی مقصود کز مشغول غیرم   توئی معبود کز نزد ملیک فیرم

ای عطا پاش خطا پوش ای جرم بخش عذر نیوش ذره بمقدار که تا این مدت خود را با بار
عوالیض فرا باد ضمیر فیض ایاد آن قبله مرشدان راسخ الاعتقاد و کعبه مستفیدان صادق الاعتقاد نداد
تا آن بود که در ادای لوازم فدویت که لازمه عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقه عقیدت اندیشان
عبودیت کیش است قصوری راه یافته بل از کمال انفعال اینکه وقت آمدن از سعادت اندوزان
حضور موفور السرور رخصت شدن نتوانست که حقیقت حال خود را بقلم آرد

بیت

یاد تو شب و روز قرین دل ماست   از لطف و کرمت گوشه نشین دل ماست
و ز جمله شکایت بسپردن بنده هم   تا ... ات در نگین دل ماست

ضمیر اگاه عقیدت گزین هیچ سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک را که طوطیای دیده اولوالابصار است سرمه چشم خود کرداند بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذره بیجان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زبان مور چه بزبان رآبیام یاد فرماید چه قصور امیدوار است که در رماده رفع ندامت این سراپا ملامت نوازش نامه فیض آمود عزین بمهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین بی تسکین سر افتخار بفلاک رساند و شادان و فرحان باز بخدمت بار یافتگان حضور ایدبیت گرشود لطف و کرم در شان من

جاده طاعت و بد عصیان من

سایه بلند پایه هدایت ارشاد تا یوم التناد مخلد مستدام باد بحرمة النون و الصاد

مکتوب سیوم

در جواب عنایت نامه فیض شمامه قبله ارباب فضایل و کعبه اصحاب فواضل حضرت میان جیو زینت بخش بل کرام تحریر یافت رباعی

گر شاه تفقد به گدایی بکند ور لطف نظر به بینوایی بکند

از دست گدای بینوا ناید هیچ جز آنکه بصدق دل دعایی بکند

ذات قدسی صفات آن مجمع فیوضات سبحانی منبع فیوض علوم روحانی کاشف دقایق معقول و منقول واقف حقایق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرامی جلوه افزای عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین خدویت گزین خلیفه طالب العلم بعد ادای تسلیمات موکورنشات بی پایان معروض بسعادت اندوزان حضور موفور السرور می گرداند که بورود مسرت افزا نامه نوازش امود مشتمل بر اطلاع مانده بود و مقبول درگاه صمد میان محمد که مرقوم قلم فیض توام گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود قبله گاها میان ابو محمد خود را عدم اخلاص در پیش گرفتند و بی انکه به بنده خبر شود طالب العلمی قصبات رفتند و پاس سخن خود نکرده

قرار داد حضوری را بر باد داد ند و ابواب غم و الم بر روی دوستان همدم گشادند و مشتاقان
یکدل و یکجهت را در شش در مهاجرت گذاشته نرد دغا باختند و رشته مواصلت مخلصان صمیم القلب را
گسسته با آشنایان جدید هنگامه موافقت گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت و صداقت
تجاوز یک نقطه محنت شنیدن و صورت صداقت دیدنست غرض که حکایت شکایت آنعزیز که
که با این مهربانیهای آنحضرت از خدمت فیض موهبت جدا شدند تحریر قلم نمی گنجد و تقریران بیان نمی سنجد ضمیر الکا (؟) حکیم

بیت

نخواهد این چمن از سرو لاله خالی ماند • یکی همی رود و دیگری همی آید

در رفتن ایشان بر دل فیض منزل که نمونه لوح محفوظ است غباری نخواهد نشست و شرح دلپذیرهای
بی نظیر مقبول کونین میر سید حسین نور الله مرقده نقل برداشته مرسول است بنظر فیض اثر خواهد
گذشت حقیقت این بود که عرض نمود للسلام محدود بحق ملک ا و د و د

مکتوب چهارم

فوائد نامه جان گداز بخدمت یار دلنواز سراپا ناز نگارش یافت **بیت**

حسن تو همیشه در فزون باد • رویت همه سال لاله گون باد

تا وسمه مشکبار غالیه مویان نازنین تسکین بخشای خونین جگران سپهر مهر و صفحه رخسار مه وشان
زهره جبین رشک افزای مهر است بهار جمال الطراوت بخش گلشن آمال و امانی نضارت
ده حدیقه عیش و کامرانی گلگونه عارض خوبی خال چهره محبوبی سواد دیده و داد ستن (؟) چشم
اتحاد مقبول ایزد جهان آفرین میان شهاب الدین رنگ افزون گل و ناله آموز بلبل باد
ابد از ادای مراتب سوز و نیاز چه نویسد که آتش انداز کاشانه دانش و آگهیست با اظهار حقیقت حال
ایام هجران می پردازد و دل را از شهد ایام هجران خالی می سازد جانان با قامت سرو رفتار که
در چمن رعنای شاد است و با آن سنبل گره دار که بصد زیبای زنجیر کردن آفتاب است و بان قوس
عنبرین که جبهه صید امن و آمان دل ناشکیبای ز اده کشیده و بان نرگس مست نیم خواب که در

سنبل چتر مشکین تکیه بر گل زده و بآن مژگان فتنه کیش که ناوک سینه امید است و بآن خال مشکین که مردمک دیده خورشید است و بآن دهان غنچه آئین که راه اندیشه در وی گم است و بآن لعل شکرخند که پیوسته چون گل صبح در تبسم است که تا از بزم وصالت مانند حلقه در بیرون شده ام قامتم چون هلال ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلف هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی سرم چون حلقه با قدم همراز است و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز و گوهر اشکم چون صیت جمال آوازه گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده باغبان قضا و قدر نهال وجودم را در حدیقه گیتی نگر جهت باد صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمه غم آبداده که غنچه سربسته دلم از نسیم نوبهاری نمی گشاید و چمن طبعم از گریه ابر آزاری بخنده نمی گراید

بیت

زجوش گریه اشکم گشت گلگون   شد از مژگان من فواره خون

خوش آن ساعت مشود در زمان محمود که خاک آستان دولت نشان را طوطیای چشم سازد و سینه محنت کشیده را از غم داغ جدائی بپرداز دود دل غمدیده بوسیله قاصد و پیغام نغمه محبت روبرو سرآید و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بیپایان اشتیاق بتفصیل ادا نماید

قطعه

تو باشی از غرور حسن مدهوش
من از حیرت کنم خود را فراموش
بعشوه بشکنی عهد و ما هم
کنی گویا چو چشم خود زبانم
بگویم قصه بیجایی خویش
بخوانم نامه بیتابی خویش
جوابی بشنوم زان لعل سیراب
که از بزم وصالت بهره می یاب

مکتوب پنجم

بدوست سراپا مغز بی پوست صادق الوداد میان محمد مراد کمانی که فرستاده بودند بر سند تحریر یافت

بیت

زهی سعادت آنکس که یارش آرد یاد   کند ز بند غم و محنت الم آزاد

بیک تیر کلام آن مقبول الانام گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی شهسوار میدان سخنوری بهار بوستان نکته پروری زاد الله عمره و قدره در فرخنده ایام بهجت کیش سهام کمانی که خجلت ده ابروی مهوشان دلارام بلکه هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود در رسانید و خاطر این حلقه بگوش را که بگلوی هجران هدف تیر حرمان بود و اندکرا انبار کینا کش حزن و ملال سبکدوش گردانید

بیت

بسی سر بلندم ز احسان دوست   دل و جان من هر دو قربان اوست

قسم باسم پروردگاری که رشته جان در قبضه قدرت اوست اگر این گوشه نشین زاویه حرمان در مقابل این عطیه مرضیه تیر قامت ناتوان را کمان ساز د رواست و اگر بمیدان وفا در آمده بسی سر قربان نماید بجاست تا قوس قزح بخط زرنگار رنگ بر صفحه زرین چراغ برین سیارة وعطارد رقم رد و قبول بر تخته جبین اهل زمین ثبت نماید توقع که سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام مقارن باد

مکتوب ششم

در جواب پرکیسر عبد العزیز تحریر یافت بیت ادب تاجی است از لطف الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

مکتوب بهجت اسلوب آن نادر العصر سرورق نسخه اختصاص مجموعه وفا و خلاص مشتمل بر صلاح پرسی قصد طالب العلمی قصبات که بعد انجام ایام شب برات صورت بند د رسید خاطر را قرین اصناف مسرت و شادمانی گردانید اگرچه این کاسد قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد اما بهر حال این مشتاق سوخته فراق کم و بیش بر حرف دوستانه که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی التکلفانه بقلم می آرد و آن اینست که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطن است بمقتضای کلام خیر الانام اطلبوا العلم ولو کان بالصین تاریخ شدت غربت بر خود نه پسندد گنج مطلوب بر ندارد

و تا غلام وار کمر خدمت بر میان جان نه بندد دامن مقصود فراچنگ نه آرد و آری تا شمشیر از نیام بر نیارد در معرکه مردان سرخرو نماید چنان اگر بموجب خبر خیر البشر السفر وسیلة الظفر زیر دستی پامال از زاویه خمول سر و اکرده شداید سفر را که صورت سقر دارد بر خود نگزیند بر آینه بتحصیل کسب کمال بالا دستی بر ابنای جنس خود نه بیند برادرم بحکم آنکه تا این کس تیر وار از قوس خانه نه جهد بهدف مراد سر نه نهد بیت

بسفر رفتنت مبارک باد   بسلامت روی و باز آئی

الله تعالی آن یگانه روزگار را از نسبت اخلاق آن لائقه دور دوار که دفتر جمعیتش ابتر است بر کنار داشته بقلمی که با وجود خرج ترقی پذیرد رسانا د و بفعل آن در زمره مقبولان خود گردانا د

مکتوب ششم

در شکایت سپهر و استدعای نامه محبت شمامه تحریر یافت

رباعی

با گرچه پا شکسته بصحرا نشسته ایم	ما از آب دیده بدریا نشسته ایم
آغشته صد هزار کدورت ز چرخ	مانند درد در ته مینا نشسته ایم

بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانه آفاق مجمع اخلاق میان شیخ احمق پوشیده مباد دوستدار سراپا نثار از آن باز که از انبساط حضور دور افتاده است دست بر دل نحیل دو سه هم پیشه فرزند سیه منصوبه تلبیس شکست داده هزاران هزار اسب جور و جفا بر جان ناتوان تاخته ابواب رنج و عنا بر دل ناشکیبان کشاده پیاده وار سراسیمه ساخته در ینصورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم مرحمت زار امید مشتاقان ترا روز دماغ خاطر مخلصان قدیم را چون گل شگفته گردانا د هر آئینه بازی محبت بحسب صمیم قایم ماند مصرع   شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را   تا رخ بساط زمین و زبان از تاب آفتاب درخشان باشد بعنایات بینهایات ایزد سبحان نوش بهجت و آرام رام با د

باب هشتم

بهاریه که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده تحریر یافت

بیت

وقتست که گل بر فکند پرده ز رخسار ... زانسان که ز فانوس چراغی بدر آید

از آنجا که باغبان قضا و قدر چار چمن گیتی را بر شحات سحاب مکرمت بگلهای متنوعه زیب و زینت بخشیده سیراب گردانید آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته جبینان گلشن که غمزدگان را سرمایه بهجت و نشاط و اندوهگین خاطران را پیرایه مسرت و انبساط است بر روی قلم آورد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان در جواب محبت و صداقت بنیاد فضیلت دستگاه مقبول بارگاه رب غفور میان عبد الشکور پور شیخ نور متوطن بلده فاخره جونپور مشتمل بر جفا نگاری سپهر ستم کیش و دل آزاری دور جور اندیش تحریر یافت

بورود رقیمه شوق اسلوب که بعد امضای مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش یافته بود اگرچه در بادی النظر دل اخلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت اما بمطالعه حقیقت حال ایشان که با وجود چندین تکاپوی هنوز روز اول است در گرداب اضطراب انداخت ایعزیز سراپا دانش تمیز از گردش گردون دون پرست و ناهنجار که دانا بمکر و حیله اش گرفتار و نادان را بار غمگسار است همنوان حرف زد که درین روزگار که بازار نادانی و ناقدردانیست پست فطرتان کج نهاد که از نهایت نافهمی فرقی میان من و عن نمیدانند بر مسند کسب کمال سر بفلاک می کشند و بلند حوصلگان والا نژاد که از نهایت دو ربینی سر نوشت انجام را از ناصیه آغاز میخوانند بجای آب زلال جام درد آمیز می چشند

قطعه

اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان ... طوق زرین همه در گردن خر می بینیم

ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است ... قوت دانا همه از خون جگر می بینیم

معالجی کجاست که معده فاسد زمانه را از اخلاط فاسده و اوصاف ذمیمه پاک و صاف نموده باصلاح آرد و نوشش دارو کو که در ازاله مرض نادانی و ناقدردانی سپهر همه اعجاز عیسوی بکار

هر دو بهر حال مقتضای دانش و کمال آنست که تا تمادی ایام زندگانی همه وقت بگشاده پیشانی در عیش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را گذاشته باغبان حقیقی انگاشته لب بچون چرا نباید گشود بیت

بدرد و صاف تو را حکم نیست دم درکش که آنچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

الله تعالی بمراتب عالی رسانا د و یاد دوستداران راسخ الوداد را از ضمیر خلاصت تخمیر آن یگانه کارخانه تقدیر فراموش نگرداناد

مکتوب نهم

بخدمت فضایل پناه فواضل دستگاه شیخ امان الله مشتمل بر رسیدن ابیات تازه مضمون و سفارش دوست صداقت مشحون تحریر یافت   نتایج طبع صافی و ذهن وافی آن صورت دان معانی و معنی شناس صورت که دانشوران نکته پرور را محلی است قابل و نکته پروران دانشور را معیاری است کامل بهجت افزای دلهای حزین و مسرت پیرای جانهای اندوهگین باد بعد ابراز لوازم شوق که گذارش و نگارش نمی پذیرد و در معرض بیان جا نمی گیرد مشهود ضمیر فیض آموز میگرداند

بیت   دو گونه رنج و عذابست جان مجنون را بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی

این کس بعض که داستان آتش زیر عشق بتحریر در نیاید و این نایره شعله خیز قلم بر نتابد.

بیت

قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز دم درکش حسن این قصه عشق است در دفتر نمی گنجد

مکتوب دهم

بخدمت گرامی خلاصه خاندان اصطفا نقاوه دودمان ارتضا شرافت پناه نجابت میر سید حمید الله بلگرامی تحریر یافت   بر ضمیر منیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن و رونق بخشای مضامین نو و کهن بیت

نگاه آموز چشم پاک بینش چراغ افروز بزم آفرینش

نمک خوان دلبیت مردمک دیده قابلیت مبدع قوانین مروت مخترع آئین فتوت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر منیر برج نقابت گوهر بی‌نظیر درج نجابت واضح و لایح خواهد بود که وصول مژده بهجت افزای اینکه بعد انجام ایام ماه صیام که وعده بعید نیست کلبه احزان اهتمی دوستان صورت و معنی را القدوم مسرت لزوم رشک گلستان سازند و سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعه انبساط گردند رباعی

ای آمدنت باعث آبادی ما	ذکر تو بود زمزمه شادی ما
ما را چه بود که تا بشارت سازیم	قربان سر تو باد آزادی ما

اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت باصره نظر بر روی شاهد مقصود می‌گشاید و دلی چند دیده نیست معانقه جسمانی و منظرهٔ روحانی می‌نماید لیکن بحکم آنکه

بیت

وعده وصل چون شود نزدیک　　آتش شوق تیزتر گردد

دوستدار سراپا نشاط از غایت اضطراب و در بستهٔ راه انتظار مصرع

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است　　مسبب حقیقی زودتر لطیفه برانگیزد که حجاب نامه و پیام از میان برخیزد　بیت

بی تو جان قطره ایست بر لب شوق　　ور تو دیر آمدی چکید اینک

کاغذ تمام گردید و قلم انجام رسید و سر شکست.

مرسلهٔ سوم

مکتوب یازدهم

گلزار زندگانی پوشیده مباد که در این وقت خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش لاله‌های رنگین است و خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته و سرو با هزاران تدرو چون خادمان کمر بسته با جان هم آلود و بلبلان جال المعقوله ادا نموده

بیت

شده در باغ بیک پای ستادست نگر
بر رکاب تو دو دگر بود دستش پای دگر

و نسرین کبود بین با هزاران زبان شوق و نیاز در گفتگو بیت

در روش حسن ناز هست لبی خوشنما
غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا

و لاله خونین پیاله با داغ دل مقرمه حسب حال خود را در جستجو بیت

لب لب است ز خون جگر پیاله ما
دم نخست چنین شد مگر حواله ما

و نرگس مجنون وار بتماشای لیلی گلزار از دو چشم گشاده این نکته موزون بلسان وقت بیرون داده

بیت

باز ای که در سوز و گدازیم بی‌تو
بیداری شبهای دراز هم بی‌تو

و سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب از عتاب گل در دعا گدازی بیت

از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو
سیار اسپند شود مجمر آفتاب

و سمن سیمین بدن بتلافی لوازم آداب جان سپاری ادا نموده فرد

باز آمدم که سجده این خاک پا کنم
گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

در چنین چمن نضارت آگین بلبل ترانه ساز ما دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا

ناز با جان مستمند سخن پرداز بیت

تغافل تو مرا به نباید از لطفت
گر آن بهر کس و انجام او برای منست

گاهی از بهار وصال یار دامن دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان فراق جیب دار
گریبان دریده و ساقی جام دلش از باده مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت
بیهوشی نا محبت و انبساط را در طلب و زمانی چون گل با شفتگی هم آغوش و ترنم گویان و لحظه
چون غنچه با تنگدلی در جوشش و معشوق جویان بیت که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت و داد
منبع فتوت و اتحاد که هر چهار مصرعش چون اربع عناصر حکم مساوات داشته یکانی
گوهر از نظم و نثر بعلی مانند نکته انتخاب بر کنار بوده فرد میگذرانید این نغزخوان بیت الحزن جدائی

وتهنیاتی را بهدوشش شادمانی تازه و هم آغوشش کامرانی اندازه گردانید بیت

بهانا دآمد دوست کو دوستان را　　غذائی دل و راحت جان فرستد

رجا که هم بدین آئین ضیافت طبع محزون باشعار تازه مضمون که از قلم مشکین رقم آن مقبول بارگاه بیچون سر زند لازم شناسند سخن پناها چون دوست محبت گزین محمد امین بجهة معامله چند قطعه زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد بگرامی خدمت میرسد یقین که در انجام کار آن بکمال روزگار این دوستدار سراپا انکسار را رهین منت بیشمار تصور خواهند فرمود بیت

بود تا خاطر از فکر سخن شاد　　در تو مأمن اهل سخن باد

مکتوب دوازدهم

بخدمت نقابت و اقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه میر سید مظفر امین پرگنه ابوپ نگر مشتمل بر استدعای واگذاشت غله محصول زمین پروانجات بتحریر یافت بیت

شکر فیض تو چمن چون کند ای بهار　　که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

پیوسته مسند دولت و اقبال و وساده حشمت و اجلال بوجود منبع الجود آن مشفق مهربان بکرم عمیم الاحسان میر صاحب زاد الله عمره و قدره زیب گیرد و زینت پذیرد بعد خیر اندیش عقیدت کیش خلیفه طالب العلم بعد از ادای آداب تسلیمات بندگی سمات خود را فرا یاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور موفور السرور میسازد اگر چه این فدوی باستماع خوبیهای ذاتی و صفاتی آن والا مهربان غائبانه از روی ادراک ملازمت سراپا بهجت در سر دارد و لیکن بموجب آنکه کل امر مرهون باوقاتها حصول این دولت فیض و حصول را موقوف بر وقت دانسته بدعای واجب العرض میپردازد که چون قبل ازین رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از رهگذر عدم وجه کفاف متعلقان این کمترین سند موازی سی بیگه زمین که در سواد موضع رسول آباد بشرط رضامندی مالکان بمهر خاص بابت قلیل البضاعت عنایت نموده بودند چنانچه محصول یکفصل در ایام بحالی ایشان بوابستگان این

ایشان

پریشان رسیده بود و بعد از آنکه این هیچمدان از غایت شوق کسب کمال علم باعتماد مهربانی کمال عاملان حال و استقبال که البته تفقد بحال بیکسان شکسته بال خواهند نمود و بمقتضای دریادلی آب از لب تشنگان بر نخواهند گرفت بشنید سفر که صورت سقر دارد بر خود اختیار نمود هم در آن اثنا نیرنگ مرقوم بقدوم میمنت لزوم میر صاحب رشک چمن گردیدار ان باز با وجود فیض عام آن خیر الانام از محصول زمین مسطوره بآن جماعت نان طلب جان بلب یکدانه نرسیده

بیت

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست   ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

فیض رسان بیکسان سلامت اگرچه از خبر شدت اثر محنت شاقه فقر و فاقه متعلقان ره دزم چون شب هجران جانکاه از وشنیدم چون روز قیامت دراز است لیکن شکرانه اینکه باد با فکان حضور بمقتضای وفور مهربانی غله محصول باضم راجای محفوظ امانت نگاه داشته اند و طب اللسان و عذب البیان می باشد

بیت

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان   چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان

الحال این شکسته بال یکم پیمان آن قبله آمال امید آن دارد که غله مرقومه محفوظه را حواله مالکان موضع مسطوره نمایند که آینده را نیز مترصد توجهات کریمه و مربیانه آن مشفق مهربان است

زمین و آسمان تا برقرار است   بدنیا نام نیکو یادگار است

مکتوب سیزدهم

در جواب دوست اخلاص انتساب برابر ابو المظفر رقیم یافت   بیت

نیم یک لحظه از یاد تو خاموش   فراموشی شده از دل فراموش

مهجوری صوری و وصول معنوی که به تعداد مجالس اخلاق آن مجمع الشمائل محمود الفضائل رطب اللسان و عذب البیان می باشد اگر شمه از جوشش و خروشش باطن محبت مواطن بمعرض بیان آرد همانا نگین روی قلم ترکی بسوزد و شعله آتش بنامه در گیرد

بیت

ز شرح شوق آتشش در پر روح الامین افتد   اگر غم نامهٔ هجر تو بر بندم ببال ا
لهذا ابهام دل تو ودمنزل راکه از باده شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات
فرحت آیات آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از پرسش و ترددش باز داشته بمطلب پرداخت
که بمطالعه مضمون خلعت مشحون رقیمة الوداد خاطر مضطر راکه بوصول مژده خبر خیریت اثر الغربا به مرور
و فوت روز و شب آگهی طلب بود بهدیت مسرت تازه و هم آغوش شادمانی بی اندازه ساخت

مصرع

ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش   یقین است که آن برادر بجان برابر از انجا که بجز
سخن نفر میرسید از شغل سبق عربی و انشاء که هر دو رفیق موافق آمد خود را معطل نخواهند داشت
و بتحصیل درستی خط که بر خط مهوشان زهره جبین خط النسخ کشد در مشق شبانروزی خواهند انگاشت

بیت

کسب کمال کن که عزیزی جهان شوی   کسب بیکمال هیچ نیرزد عزیز من
اگرچه بآن عزیز سراپا دانش و تمیز درین ماده حرف زدن حکمت بلقمان آموختن است لیکن
بمقتضای دل سوزی که ثمره اتحاد معنوی نیست نمیگذارد که شان برین میدارد

می تراود بحکم آنچه در آوند دلست   بحکم آنکه اول نامه الفتای محبت و اتحاد باد و سعادت نشان
صادق الوداد الست توقع که توالی و تواتر مصحوب اینکان این حوالی تحریر مکاتبات بهجت
آیات مسرت افزای خاطر مشتاقان خواهند بود و چمن عیش و عشرت به نسیم عنایت رب العزت

شگفته و ریان باد   مکتوب چهاردهم

در جواب فضایل مرتبت فواضل منزلت خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه دودمان مرتضوی که
باعث آرام مخلصان خیرخواه میر سید عبدالله مشتمل بر استعداد عدم اظهار لوازم اخلاص و وفاق
تحریر مکاتبات مودت اختصاص ترقیم یافت   بیت

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد — هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد

رنگین نامه که از حسرت آب و رنگش گل بر خود می پیچید و از فیض رایحهٔ مشکبارش بلبلان چمن یکرنگی یاد ملاغ شوق عطر آمود گردید در شگفته ترین زمانی ورود نموده طراوت افزای بوستان خاطر دوستان گشت و آنچه در باب عدم تسطیر مراسلات مرقوم قلم تلطف رقم بود معلوم نمود سخن بینا ما ازآنجا که در تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت و معنی بمراحل دور افتاده است خاطر صداقت مآثر بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا کرده باین مینازد و بآن میبرازد

بیت

رسول و قاصد و پیغام نامه حاجت نیست — که در میان من و تو همین من و تو بس است

اگرچه درین ایام شدت انجام از غایت بی برگی غنچه وار دل تنگ و از نهایت بینوائی بخت مخالف در جنگ بوده سر سخن سرائی و خامه فرسائی نداشت اما بجهة عدم حمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی خاطر بر نهج خورسندی بقلم آمد امید که خادم دیرینه را تقویم پارینه خیال نکرده هم بدین عنوان باصدار نامجات بهجت اشتمال تسکین بخش خاطر مسکین خواهند بود تا گل نغمه آموز بلبل و بلبل هنگامه افروز گل است گلشن دولت و اقبال و چمن فضل و کمال نضارت بخشای بهار روزگار باد

مکتوب پانزدهم

در جواب مکتوب بهجت اسلوب محمد یعقوب مشتمل بر استدعای توجه آن محبوب القلوب در باب حصول مطالب مرغوب تحریر یافت

بر مطالعه رقیمة الاخلاص این مخلص سراپا اختصاص را از غم و الم خلاص داده سرمایه بهجت و شادمانی را بنیاد نهاده توجهات کریمانه غائبانه بحال این شکسته بال مبذول داشتن و معدن محبت و اتحاد شیخ الهداد بجهت حصول سند نوبه نگاشتن یاد از عطوفت کمال نموده جزاکم الله خیرا

بیت

الهی در جهان باشی باقبال — جوان بخت و جوان دولت جوان سال

آری غیر از ذات فیض رسان در آن شهر نا پرسان کیست که این قدر تفقد با حوال بیکسان نماید و در انجام مهام خسته دلان سعی خصمانه فرماید بحکم المکرر مصرع

در خانه اگر کس است یک حرف بس است احتیاج نیست که حرفی از اظهار مطالب بتکرار درنگارد

بیت

آغاز کرده هر سالش به انتهاها طرحی فکنده بعنایت تمام

حسب التحریر قصیده میر دستگیر حضرت میر رضی الله عنه بر کاغذ رنگین بخط نمکین نویسانیده مصحوب خلاصه احفاد بتول سید عبد الرسول مرسول نموده بانجام خدمت دیگر که لایق دوستدار باشد متوقع الاشارت است مترصد که بهمین نمط بنامه و پیام شاد کام دارند تا بجز کف ابر در صدف

گوهر ریز است کف دولت و اقبال آن گوهر فضل و کمال روز افزون باد

مکتوب سیزدهم

بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب منهیات میشد و باغوای ارباب ضلالت در لهو و بطالت می پیمود مشتمل بر ابراز مقدمات نصایح سمات در ضمن مصطلحات علم حرف تحریر یافت

بیت

دل من لفظ و یاد تو معنی است معنی از لفظ کی جدا باشد

ایزد متعال ذات عدیم المثال آن مصدر مکارم اخلاق را از آنچه نباید معروف و بهرچه شاید مقرون دارد این کم ظرف که از غایت اتحاد معنوی حاضر و غایب خود را جدا نمی پندارد و در اظهار مراتب صینه شوق که بمیزان دانش صرافان نقود محبت معنوی وزن جنس کاسد دارد مبالغه نموده جوشش و خروش خاطر را القلم در می آرد که شایسته همت عالی فطرت آنست که بمقتضای آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول دل خود را از خیالات و منهیه نهی و منکر که دلیل ضلالت اجوف سازد و مردانه و مجردانه الف قامت را بالقیاد باطل نون ساخته بمزید تاکید باوای لوازم امر معروف پردازد و از روی کسر نفی که فتح باب مقصود است همه حرکات و سکنات را از فاعل

حقیق دانسته بموجب بیت دلاویز بیت

گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ   تو در طریق ادب کوش گو گناه من است

نیک و بد را بخود منضم کرداند که تا از طعن مجهول صفتان معتل العین که بر غسم مهجور خود ترجیحی و تفضیلی بخود میجویند و از غایت خفت عقل نابینایانه براه خطا میپویند صحیح و سالم ماند اگرچه الحال تلافی افعال منصرفه زمان ماضی که بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده بموجب الانسان حریص فیما منع محال مینماید لیکن اگر طالب صادق با توفیق ازلی یافته خود را بگروه والاشکوه حق پژوهان که از تعلق دنیای سراپا درد بر کنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر واحد حقیقی میباشند ملحق گرداند بحکم انکه الصحبة تاثیر آثار ثبات صفات روحانی و نفی خطرات جسمانی نموده زمان استقبال را در ضلال نگذارد درینصورت شاید که دری از هدایت غیبی کشاید محبت پناها مودت دستگاها این همه مقدمات دلاویز را که فی الحقیقت تازیانه افعال آنسرمایه امال است اگر بخلاف قیاس پندارند بعمل نه آرند تا که ستم فراق بصبح وصال ابدال باید فراموشی را که در باب محبت جایز نیست از دوستان واجب الخوف سازند دولت بخت روز بروز افزون باد

مکتوب هفدهم

بخدمت فضایل و کمالات دستگاه مقبول الهی و کریم میان محمد نعیم هنگامیکه از قصبه جاجپور تشریف بیرون داشته بودند تحریر یافت

بیت

هر بر زمین که بگذری ای نوبهار حسن   روید بجای سبزه براهت هزار چشم

مخلص صمیمی هیچ عبارت شایسته که در وصف خوبیهای ذاتی و صفاتی آنقدوه سخن پردازان معنی طراز و زبده معنی طرازان سخن پرداز بکار برد در خزانه دانش و آگهی نمیابد لهذا بحکم این مصرعه دلاویز

مصرع

خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست   عنان سمند برق قلم را انعطاف طی بساط مطلب میباید

از آن باز که آن هوشیار خوش خرام مایه جمعیت خاطر بی آرام آرزومندان محبت گزین را در ظلمات

هجران سکندر بوار بهد وحشی حرمان گذاشته مردم آن حوالی را خضر مثال بهره مند جهورت ذهنی نموده اند سراسیمگی خاطر بی تسلین را چگوید و چه نویسد که در تحریر بیان پذیرفت بیت

زسر گذشت بپرس آب چشم ما یکی از سرگذشتم همین این است

این نیازمند دیرینه بهمه جا و بهمه حال خیال آن سرمایهٔ فضل و کمال مطمح نظر امید از دو درعالم معنی خود را ازبهره اندوزان انجمن حضوری شمارد بیت

گر دورم از او نقش تو ام در نظر بس است . دل پیش تست و دولت من اینقدر بس است

حقا که از غایت شدت انتظار بیت

بجستجوی خبر جانم از دریچهٔ گوش زمان زمان بسر راه کاروان آید

درصورتی که چنین حال باشد امیدواران مشتاق برقیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت افزا زاقدوم میمنت لزوم کلبهٔ احزان منتظران سراپا چشم را رشک گلستان سازند یاد فرمودن مرهم جراحت فرستادنست

بیت

بازای که در سوز گدازم بینی بیداری شبهای درازم بینی

همیشه هنگامهٔ روز بازار بوقلمونی آن عزیز مصر معانی سرگرم باد

مکتوب هیجدهم

در جواب عنایت نامه فیض شمامه مصدر مکارم اخلاق مورد مراحم اشفاق اقبال و اجلال پناه شوکت و ایالت دستگاه میر کریم الله زاد الله قدره وقدره تحریر یافت

رباعی

از طرف چمن نسیم اقبال وزید وز گلشن امید گل لطف دمید یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید پروانهٔ التفات عام تو رسید

گلشن دولت و اقبال و چمن حشمت و اجلال بذات مجمع البرکات منبع الحسنات خلاصهٔ خاندان مصطفوی و نقاوهٔ دودمان مرتضوی زونق افزای مسند نقابت زینت بخش نی و سادهٔ نجابت

مشفق قدردان مکرم عمیم الامتنان میر صاحب سلمه الله تعالی بر شحات الطاف ایزد متعال
ذو الجلال طراوت گیر و نضارت پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد از ادای اداب
تسلیمات عبودیت سمات بعرض ملازمان آستان فیض نشان میرساند که شرف مطالعه سرافراز
نامهٔ مرحمت آمود که صد شمع مقصود پروانه اش تواند سر عزت این زاویه گزین حیرت را از خاک
بافلاک برداشت

مصرع

زهی سعادت آنکس که دست کند یادش

بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دل ایشان از بادهٔ
عنایت لم یزل لبریز است جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان زلال آمال دریغ نمیدارند مرقوم قلم
مرحمت شیم گشته بود که در یجا طبق و سبق هردو موجود است بی تکلفانه خانهٔ خود دانسته بجمعیت خاطر
روانه اینطرف شود پشت پناها از آنجا که این خیر خواه دست امید خود را از دامن فیض دامن آن
امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمیداشت عزم بالجزم داشت که پیش از ورود ممتاز نامهٔ نوازش آمود
سعادت اندوز در خدمت اکسیر خاصیت بوده تربیت پذیرد و تحصیل سرمایهٔ استعداد خود نماید
لیکن ازین رو که

بیت

بلبل ز ادب پا ننهد در صف گلزار — تا گل بطلب کاری او لب نگشاید

حصول این دولت عظمی در پردهٔ توقف افتاده بود در ینولا اگرچه پروانهٔ طلب که شمع افروز
بزم طرب باشد بنام خیر طلب شرف صدور یافت اما از کثرت آب که حجاب راه بوده نه
گذاشت که بیتابی خود را بسجود آستان فیض نشان فروغی دهد انشاء الله تعالی بعد انقضای
ایام برسات بسلک باریافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت

بیت

خواهم که همیشه در هوای تو زیم — خاکی شوم و بزیر پای تو زیم

خورشید دولت و اقبال از مطلع عنایت لایزالی درخشان باد

مکتوب نوزدهم

بخدمت سرمایهٔ مروت و اتحاد پیرایهٔ فتوت و وداد اخلاص گزین باعث آرام خاطر حزین میان بدیع الدین هنگامی که این فقیر بمقتضای باران گهربار با جمع یاران نکته انگیز در باغ دلپذیر جنت نظیر بیگم صاحبه نشسته بود ابواب فرح بر رخ گشوده تحریر یافت.

بیت

سرو دیوانه شده است از هوس بالایش ... میرود آب که زنجیر کند در پایش

چهارها ساز دلنواز در موقت خوش و موسم دلکش که یکطرف سرودی جان نواز در زمزمه و از جانب دیگر رودی خوش آواز در جوش ترگس با انتظار قدوم بهجت لزوم آن مخل بند معنی باز چشم گشاده و شمشاد بجهة استقبال آن سرمایه لطف و امال بیک پا ایستاده و سوسن بصد زبان نغمه شادمانی مینوازد و سمن سیمین بدن خود را از رنگ برنگ میسازد و لالهٔ خونین پیاله برکف نهاده و بلبل بیدل بدعای جزاکم الله خیرا در رداده آری بصحبت یار گل بی نیز خار است و بمصاحبت دلدار دل تشنه بهر خمار

بیت

هنوز جان قطره ایست برلب شوق ... در تو دیر آمدی چکید اینک

تا ابر بهار آبروبخش چهرهٔ گلزار است گلشن بهجت و شادمانی تازه و شگفته باد

مکتوب بیستم

بخدمت رفعت و اقبال مرتبت حشمت و اجلال منزلت خان والاشان مصطفی خان سلمه الله تعالی مشتمل بر اظهار حقیقت حال و استدعای توجه آن مرجع الآمال تحریر یافت

رباعی

اینجا که درت کعبهٔ آمال همه ... از جملهٔ گوی لطف و اقبال همه
انعام تو عامست چو نور خورشید ... زان یافته انتظام احوال همه

کمترین عقیدت منشان خیر اندیش خلیفه طالب علم لوازم بندگی و نیازمندی بجا آورده بعرض بهره اندوزان محفل منیف میرساند که اگرچه مراسلت قطرهٔ بیابان بدریای عمان

غایت بی ادبیست و مکاتبت ذره سرگردان بخورشید درخشان نهایت بوالعجبی لیکن از انجا که

مصرع

کرمهای تو ما را کرد گستاخ

بی ادبانه بترقیم حقیقت حال خیر مآل خود میپردازد که آن مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت بزبان هدایت ترجمان فرموده بودند که زیاده از یکهفته در آنجا نماند و زودتر رسیده خود را گرم تلاش معاش گرداند مگر بسلامت آزان باز که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب اختلاف آب و هوا عارضه تب لرزه دامن گیر صحت گردیده در سیولا که این ناکام از نهایت ضعف بدن طاقت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی طی مسافت بمقدم را برابر یکمنزل میشمارد درینصورت بحکم ضرورت عوض خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار عبد الغفار را که سر براه کار و سلیقه شعار است باستفسار شان تا حاجات مطلوبه بوساطت حصول اهم مطلب که بمراحم مربیانه آن فیض بخش انام صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که توجهات عام و فیوضات تام درباب این بیدستگاه که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه و پناه ندارد بوجه احسن مبذول خواهند کرد سایه خورشید پایه آفتاب اقبال بر سر دعاگویان ذره مثال مخلد و مستدام باد بالنون والصاد

مکتوب بیست و یکم

بخدمت محبت و مودت نشان میان حیات خان مشتمل بر نصایح دوستانه درباب تلافی گستاخیها که بدرویش دلریش کرده بودند تحریر یافت

قطعه

تکیه بر ملکت جهان مکنید هر که او را از صفا باشد
زانکه درپیش صاحب دانش ثابت اقبال لا بقا باشد

خان بلند مکان سلامت بدولت سریع الزوال که اول او دو است و آخرش لت مغرور نبودن و بشکوه اینجاه و جلال قریب الانتقال مردمان را دلبری نمودن عاقبت کار را داد ندامت

پیمودن و درخجلت بر روی خود گشودن است آری مصرع

با دل شدگان هرکه درافتاد ورافتاد

معذوری از آنجا که سراپا مبرا است از ذائقهٔ صافی طبعان نکته گزین پس انداز گشته و دلبری بواسطه آنکه سراپا درا است بکوشش مهوشان زهره جبین بهم از آمده در باب اینکه حسن وقبح از هر دو نقط پیدا و هویداست مقتضای دانش دوراندیش آنکه امروز بکید و کس را به تحسین برگمارند که آن درویشی و پرسش را بلطف و مدارا بیارند و ایشان بجز تمام عمر خود را بتعدیش گذارند و این استغفای گستاخیها را پایهٔ افتخار بشمارند فرد

گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز　　خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

وما علینا الا البلاغ المبین

مکتوب بیست و دوم

بخدمت فتوت و مروت و مودت یار موافق میان محمد صادق در سفارش محبت آثار شفقت کردار محمد عاشق تحریر یافت

رباعی

قاصد بود محرم راز دل من　　کی نامه کند حل همه مشکل من
آئینه رو نماست جانان دل من　　هم از دل خویش پرس حال دل من

داستان شوق بقلم در نیاید و حدیث اشتیاق گفتن را نشاید ازین جراحت جسمانی نیست که که علاج افلاطونی و مرهم جالینوسی چاره گری نماید و گریبان چاک نشده که بسوزن و رشته بکار آید غرض که الم مفارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از گفتگو افزون هذا الشرح آن پی نبرده بمطلب می پردازد که حامل عریضه نیازمند مرد عزیز الوجود و سلیقه شعار است بامید آنکه بوسیله جمیله آن نافع الخلائق بسلک نوکران نواب والاجناب انتظام یابد احترام ملازمت آن خیر الکرام بسعی اخلاص عازم بگرامی خدمت گشته از آنجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آرزومندی را بهره مند ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است که مشار الیه را باهتمام مربیانه بآب و نان خواهند رسانید

و توجهات کریمانه از فکر قوت متعلقانه فارغ البال خواهند گردانید دولت و شادمانی و کامرانی باد

مکتوب بیست و سیوم

بخدمت زبده سخن پردازان معنی طراز قدوه معنی پردازان سخن طراز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن صوبه بهار مشتمل بر سفارش نگارش یافت

فرد

چو گل بخنده در آید لب امل و نشاط · اگر ز گلشن لطف وزد نسیم قبول

همواره ذات صفات آنخلاصه دودمان آفرینش نقاوه خاندان بینش نخل بند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی کان مروت خوان فتوت فاتحه کتاب اخلاص خاتمه باب اختصاص وسیله انجام مهام خاص و عام باد این بادیه پیمای فراق وزاویه آرای افتراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست قلم بدامن بیان آن نمیرسد مرفوع ضمیر صافی پذیر میگرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن پرگنه سکندر آباد غریب و نامراد است بجهت حصول حسب الحکم انعقد مه که الهداد خان نامی افغان ساکن پرگنه مرقوم که بحمایت قاضی انجا بحال مشار الیه بموجب و تحساب زور و تعدی مینماید بدربار جهان مدار رسیده امید که بدانچه مومی الیه غایت آرزوی خود کرده توجهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص سراپا محبت را در زیر بار منت عظمی خواهند انگاشت ابواب بهجت و شادمانی و اسباب مسرت و کامرانی گشاده و آماده باد

مکتوب بیست و چهارم

بخدمت محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص آثار گل گلشن یگانگی نونهال چمن یکدلی محک امتحان طبیعت زکی و ذهنی میان عبد النبی تحریر یافت

بیت

دور از تو سراسیمه تر از دود چراغم · بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم

آتش شوق و آرزومندی بمواصلت آن انجمن سپهر مروت گوهر بی نظیر درج فتوت معدن دانش و بینش یگانه کارخانه آفرینش الطاف ایزدی دمبدم لحظه بلحظه ترقی میکند و آری محزون

وحشیان را که در بادیهٔ محبت سرگردانند غیر از جمال لیلی تسلی نیست و فرهاد منشان را که در کوهستان محبت بسنگ فلاخن مانند بجز وصال شیرین تسکین در صورت این مهجور صوری و موصول معنوی ابراز حرف شوق را که از دل بلب پرتو انداز است حجابها حجابهاست هم از آئین عبارت طرازان الفت پرده گشای چهرهٔ عروس مطالب میگردد که در زمان محمود و آوان مسعود ورود مفاوضه تلطف آمود زنگ غم از آئینه سینه بیکینه زدوده بر روی دل اتحاد منزل ابواب بهجت و انبساط گشود حقا که آن رقیمهٔ کریمه را حرز جان ناتوان خوانم رواست و اگر آن نامه

فرحت شمامه را مرهم جراحت روح مجروح دانم بجاست

بیت

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم

رجا که رفع حجاب دوری صوری ضروری دوستان اخلاص سرشت را از توجه خاطر صافی

محبوب منظور خواهند فرمود

مکتوب بیست و پنجم

بخدمت مطلع انوار الهیت مخزن اسرار قابلیت مجمع اخلاق یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه

صمدمیان شیخ محمد تحریر یافت

فرد

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد

اگرچه صیت کمالات و ذهنی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن سلف خوان ارباب فضایل و محک امتحان اصحاب فواضل مظهر مراحم و اشفاق مصدر مکارم و اخلاق رونق افزای بزم سخن عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق را غائبانه از ملازمت کثیر المواهب ساخته لیکن حصول آن دولت فیض و وصول را موقوف بر وقت دانسته بدو کلمه نیاز آمیز که تحفهٔ تهی دستان بیمایه به ازین نباشد خود را فرا یاد ضمیر عطوفت پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آن حضرت در آن ظلمات چشمهٔ آب حیاتست و این

عقیدت وندیشش ازان منبع زلال فیض مالامال سکندر مثال همه وقتش جریان در ینصورت امیدآن دارد که تا این عبودیت منشش بر همونی خضر طالع بحصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بعنایت نامجات مرحمت آیات سرفراز میفرموده باشند که سردفتر نوازش کریمانه بیان تواند بود همیشه هنگامه افادت و افاضت گرم باد بالنون والصاد

مکتوب بیست و ششم

بخدمت گرامی مآب گوهر بینش تاب جوهر آفرینش یگانه کارخانه تقدیر سیدی سندی میر کبیر در سفارش دوستی تحریر یافت رباعی

هرچند جدا بصورت آمد گل من پیوسته بمعنی است در صحبت دل من
دل گشت زیاد من فراموش ولی یاد تو فراموش نگشت از دل من

مخلص صمیمی خلیفه طالب العلم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشیید مبانی خلت و اختصاص مشهود ضمیر منیر خورشید اقتباس آن امیدگاه اتحادکیشان دلریش و تکیه بنا ها دلریشان اتحادکیش میگرداند که حامل عریضه نیازدستار سربلندی و سردستار ارجمندیست در یولا از غایت افلاس در بند زندان اضطرابست و در خوانش بجای نان قرص آفتاب لهذا بمقتضای مهربانی آن طره عمامه کام بخشی و کامرانی کمربندگی بر میان جان بسته عازم عازم گرامی خدمت گشته در ینصورت آرزو دارد که اگر مشارالیه بتوجهات کریمانه ایشان گل عشرت از گلشن امید برچیند و بمراحم مربیانه آن مامن خیراندیشان سرمایه جمعیت فراهم آورد و غنچه کریبان پریشانی را تا دامن چاک زند و شمع کامرانی را برافروخته نهال ناکامی را از بیخ برکند هر آئینه منت بیشمار بر ذمه دوستدار اخلاص شعار خواهد بود امید که دست دولت و دامن بخت ارجمند آن بخت بلند باد

فصل دوم در رقعات

رقعه اول بجانب بهجت و سرور عبدالشکور که تن بادای استاد بسیاد با عوای

تا قصاص کلمه کیش زبان بمقدمات لاطائل میکشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک

صحبت اهل نفاق تحریر یافت

از بزرگ	بلیت	بشیخ بهبودی

تا توانی سر متاب از صحبت صاحبدلان   صحبت صافی ضمیران کمتر از اکسیر نیست

سعادت یار کامکار سلامت از خدمت دانادلان معنی سنج محروم بودن از راه بطالت

و ضلالت پیمودن است آدمی را فی الجمله امتیاز داردلازمست که بقدر استعداد پیوسته

صحبت به از خود جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد نگوید الحاصل آنچه ضرور بتقریر که بکند بلکه ضرور شناسا

آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال کوشد و حرف دوستانه

را بمقتضای دلسوزی بقلم آمده در رشته پیدا شته بر یکجو شد برادر هم سخن درست بهتر که درست

مصرع بر رسولان بلاغ باشد و بس   رقعه دوم   که به تقریب تعلیم فرزند

خواند تحریر یافت

بر ضمیر منیر مهر نظیر	آن خردمند صاحب تدبیر
معدن لطف مخزن اشفاق	منبع الجود مجمع الاخلاق
بهجت افزای خاطر غمگین	عیش پیرای سینه‌ی کین
نمک خوان بزم صاحب فن	محک امتحان اهل سخن
رونق فضل و زیب دولت و جاه	دانش آگاه شیخ نور الله
واضح و لایح است کاین احقر	از ره اتحاد شام و سحر
از خدای کریم بی کم و کاست	داعی لطف و اختصاص شماست
منتظر اتصاف آنکه پیوسته	انجمن حبیب دل خسته
تا زمان حصول خدمت اکبر	از سر التفات جان پرور
بمکاتیب ابتهاج آموز	یاد کردن عجب نخواهد بود

[illegible]

رقعهٔ سیوم

بحضور ایالت و اقبال پناه لبالت و اجلال دستگاه مرجع ارباب فضایل مجمع اصحاب دلایل بلند مکان منبع الجود و الاحسان نواب رشید خان در استعداد قبول خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب علم ارقام یافته بود تحریر یافت

عنوان

من هیچمدان بیدستگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و تیم کامی بسر لیوی کامی نهاده گوهر و برگی که بیگذارش مقدمات شایسته سوسن مثال زبان ناقص به بیان کشاید باید نگارش عبارات پسندیده که از عالم معنی رنگ و بو داشته باشد جرات نماید نواب مهربان قدردان سلامت اگرچه در خدمت ارباب کمال حضور بودن سعادت جاوید حاصل نمودنست لیکن در عهد که خود را باشتغال تعلق متعلق گردانیده از کسب علوم که بجهة این دولت فیض محروم لذا مدتی زوجات و جسمانی گذاشته دل پیاد کربت غربت محروم میماند

مصرع

یک خانه و دو مهمان نه گنجد

حقیقت این بود که عرض نمود ظلالکم ممدود باد بحق ملک الودود

رقعهٔ چهارم

بخدمت سرمایه جمعیت دوستان خاطر حزین شیخ محی الدین متضمن بر عدم ترتیب پیکدلان و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت

فضایل پناها فواضل دستگاها تربیت چنین کسی که در کتاب و کباب امتیاز ندارد و حلق و جبین را جدا نه پندارد و پرداختن گوهر سخن را در خلاب انداختن است و نکته علم باین قسم مردم کم فهم آموختن دل را بی آتش سوختن است بحکم آنکه مصرع

صحبت نیکان بدان را سود نیست

سعی و دلسوزی شبانه روزی را در باب او بی اثر دانند و لوجهی آزان مجمع الجهلا خود را خلاص گردانند که درخور مزاج آن سرمایهٔ مسرت و ابتهاج جاگیر دلپذیر بهبهر رسیده و دوستدار بر طبق وعده انتظار بسیار کشیده باقی

مصرع

صلاح ما همه آنست کان تو راست صلاح

رقعه پنجم

در جواب دوست بهجت پیرای محبت گرای بهیئه پیرای مشتمل بر ترک صحبت یاران آشنا روی بیگانه خوی تحریر یافت

دولت و سعادت یار و دیدهٔ بخت بیدار باد مکتوبی که در بارهٔ ناحق شناسی و ناسپاسی برادر رنادی باکسی که اول بلباس دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر حاجت است آری

مصرع

اصل بد با کسی وفا نکند

برادرم بحکم آنکه از گل کاغذ بوی بهی آید و غنچه تصویر لب نمی‌گشاید

فرد

سخت موعظهٔ پیر مجلس این حرف است … که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

رقعه ششم

بیاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت

نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال بثمرات مراد و صال و آمال مثمر باد سفینه که بیاض و سوادش بسپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمونش جان را از بند غم رهاند رسید خاطر را گل گل شگفانید این مشتاق سراپا اشتیاق از غایت شداید طوفان فراق لجه وار از آن نسخه

جمعیت را سفینهٔ وقت خود ساخت و به این مصرعهٔ دلاویز پرداخت مصرع

سفینهٔ که در و بحر با بود این است

تا بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن دوست محبت سمات بسواد ابیات مسرت آیات جلوه گر باد

رقعهٔ هفتم

مشتمل بر نصایح دوستانه بدوستی که اسب جور و جفا برمیتاخت و نرد اخلاص کم می باخت تحریر یافت

فرد

بود دشمنش تازه و دوست ریش
کسی کش بود دشمن از دوست بیش

دوستدار سراپا نثار بجهة آنکه از بدسلوکی آن یار وفادار آرام بخش دل بیقرار نوکران سرکار فیض آثار نواب ذو الاقتدار شکوه گذارند در گرداب اضطراب است عجب آمد که داستان موعظت را افسانه انگاشتند و تخم عداوت در مزرع دل خاص و عام کاشتند

بیت

چند خرامی و تکبر کنی
دولت پارینه تصور کنی

الحال از آن محبوب القلوب تلافی زمان ماضی مطلوب

رقعهٔ هشتم

بدوستی که همیخوانده و بلهو و لعب میکذرانده محتوی بر کلمات نصایح تحریر یافت

فرد

زمان خوش دلی دریاب دریاب
که دایم در صدف گوهر نباشد

برادر من درین جمعیت که از طرفی بادی و از کسی غباری بر خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و ببطالت و ضلالت گذرانیدن بنای عشرت کردن در حسرت چندین است آری

مصرع

قرب او نعمت است بعد زوال

قطع نظر از حصول استعداد و قابلیت باری در رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید تحصیل نموده‌اند

فرد

حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است — کوته کنیم قصهٔ طول کلام را
توفیق رفیق باد

رقعهٔ نهم

بدوستی که برای رفع آزار چشم ادویه طلب داشته بود تحریر یافت در جواب
که خبر آزار چشم آن نور چشم فتوت چشمهٔ نور مروت وسمهٔ ابروی دانش و آگاهی زمردوان
سپیدی و سیاهی رسید بان چشم و چراغ اهلیت که بچشم این دوست سراپا چشم
مژگان ستان گردید الله تعالی آن چشم آفرین که دیدهٔ مردم را از چشم زخم زمانه بر
کنار دارا د چشم داشت آنکه ادویهٔ فرستاده را بترتیب مرقوم بکار برند و حقیقت را بازنگارند

رقعهٔ دهم

بدوستی که از دوستان ملال خاطر بهم رسانیده بود تحریر یافت

بیت

آتش مزاج من بگذار این عتاب را — چین بر جبین ندیده کسی آفتاب را

دل خیر اندیشان را بناوک تهمت دوختن و سینهٔ ایشان را بنایرهٔ غضب سوختن باعث ناکامی
و بی آرامی میدانند لهذا الشمر مایهٔ بهجت آرامگاه میگیرند

فرد

ما تنگ ظرفان حریف این همه تلخی نه‌ایم — دانهٔ اشکیم و ما را گردش چشم آسیاست
زیاده ازین نمک بر جراحت پاشیدن و جان بیدلان را بناوک ستم تراشیدن از طریقهٔ مودت
و اخلاص بعید است

رقعهٔ یازدهم

بخدمت سرمایهٔ جمعیت خیراندیشان دلریش بحد درویشی که بظاهر خود را از هوشیاران

می پنداشت و بباطن لوح غفلت را دفتر فکرت انگاشته مشق می نمود تحریر یافت

بیت

غافل را احتیاط نفس یکنفس مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود

ز موزدانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد را که دل بنشاط این کهنه رباط نمید هند و بر لغوات این خراب آباد دست بنیاد کوش نمی نهند شایسته آنست که هر دم را دم آخر تصور نموده بحرکت زبان و لب را مشغول ذکر واحد حقیقی سازند و سینه را از محبت ما سوی الله بپردازد

بیت

یک لحظه مباش هیچ بی یاد خدا عمرت گذرانست چو آب از ته پل

رقعهٔ دوازدهم

در جواب دوستی که شکایت یاران زمانی نوشته بود تحریر یافت

همیشه هم آغوش بهجت و شادمانی باشند آنچه حکایت از شکایت یاران خورده جو زشت خو که بظاهر در اخلاص گشایند و در دوستی کار دشمنی نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگرچه با نیکرده بیشکوه محبت داشتن و دشمنی برخود گماشتن است لیکن بحکم آنکه مصرع

با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

بلطف و مدارا پرداختن دوستان زمانی را شرمنده ساختن است مصرع

این از تو آید و چنین ها تو کنی

رقعهٔ سیزدهم

بنونهال چمن اقبال سید جلال که خود را از کسب کمال باز میداشت و آیات لهو لعب بر صفحه حال خود میگاشت تحریر یافت

مصرع

بندگی باید پسر زادگی منظور نیست

نقابت پناها نجابت دستگاها باغوای جو فروشان گندم نمای بر شرافت که مرکب از شهوات
است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود را پامال جهالت ساختن است از پایه ارباب اعتبار
افتادنست و ابواب تلهف و تاسف بر روی گشادن آرسی فرد

قلندران طریقت به نیم جو نخرند قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست

برادرم تا طالب صادق دل را از خباثت ذمیمه خالی نکرداند خود را بشرف تحصیل دولت علوم
فیض لزوم نرساند و باید دانست که ترکیب علم از عین و لام یافته مشعر بر نیست که تا این چشم
بربنی ندارد علم را نشناسد بیت

تا طبع نازکت نپسندد پرده تلخی آن به که نامه را بدعا مختصر کنم

عمرت مزید و توفیق رفیق باد

رقعه چهاردهم

مشتمل بر طلب مجمع الفضایل منبع الفواضل سید محمد فاضل تحریر یافت بیت

یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که برحمت گذری بر سر فرهاد کند

فضیلت دستگاها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز است اگر بقدوم
مسرت لزوم خود کلبه احزان این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت مشتاقان
مهجور بپردازند غایت عنایت است فرد

در آن بزمی که شمع روی تو نیست چراغ دیده را گل می توان کرد

رقعه پانزدهم

در صنعت واسع الشفتین یعنی از خواندنش لب بر لب نرسد در طلب دوستی که نامش ادهم
ازین قبیل بود تحریر نمود از انجا که دیده در اشتیاق آن یگانه آفاق اشک
ریز است و در سینه از آتش فراق آن سراسر اتفاق آه و ناله شعله خیزان در صعود است
اگر از روی تلطف و التفات که طریقه یاران راسخ الاعتقاد و اثق الوداد است دوستان جانی

را از تشریف شریف خود مسعود گردانند بر آئینه خاطر را از زنگار ملال انتظار وا رهانند زیاده چه نگارش آید

رقعهٔ شانزدهم

بخدمت محبت و مودت اطوار موافقت و مخالصت آثار نجابت پناه نجابت دستگاه میر سید محمود تحریر میرود
مخلص پرور دوست نواز ایاری که در خلا و ملا همساز و همراز بودند و بعبارت آرائی
خود در یکتائی مینمودند دیشب پیش خیرطلب از شکایت ایشان دفتر باکشودند و در اثبات آن
مامن خیراندیشان زبانها سودند اگرچه از جرم مقالات پریشان آن جماعت بدکیشان غنچه دل
دوستدار شگفت ولیکن از آنجا که مصرع

جواب ابلهان باشد خموشی

حرفی نه گفت اما در حضور آن معنی شناس کارخانه تقدیر را به گشاده پیشانی مسیح
ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بودن است

قطعه

هر که چون کاغذ و قلم باشد ◦ دو زبان و دورویه گاه سخن
همچو کاغذ سیاه کن رویش ◦ چون قلم کرد نش به تیغ بزن

رقعهٔ هفدهم

سرمایهٔ آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی میرزا اسحاقی که بعد از انقضای
ایام جوانی در تحصیل علم پرداخته بود تحریر یافت بیت

پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت است ◦ از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت است

الحمد لله والمنه که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب کمال که
نتیج حسنات حال و مآل است بخاطر شریف متمکن گشت و دل از منزل خیال باطل که مدام
پردازی لهو لعب داشته آرزو دارد که همچو [illegible] قلاده نیز

بیت

بهر کاریکه همت بسته گردد　　　اگر خاری بود گلدسته گردد

در کم همتی بجد و جهد بسیار استعدادی بهم رسانند و یاران مجلس نشین را آفرین گوی خود گرداند الله تعالی بزودترین اوقات بهره مند کمالات صوری و معنوی گرداند بحرمة النون و الصاد

رقعهٔ سیزدهم

به برادر با جان برابر مصادقت اطوار سلیقه شعار ابو المظفر تحریر یافت بیت

ما زیاران چشم یاری داشتیم　　　خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

از آنچه نباید محفوظ و بهر چه شاید محظوظ باشد عجب می آید و طرفه تر مینماید که تغافل ایشان چون شوق محبت کیشان روز بروز می افزاید و بر دل تو دو منزل در حیرت میگشاید

در یاد تو ایم هر کجا ایم　　　بیگانه مشو که آشنا ایم

رقعهٔ چهاردهم

بخدمت خان ذیشان سمو المکان امانت خان بموجب درخواست مودت دستگاه شیخ مسعود که درخواست پروانه ایشان بجهة رفع مناقشی که از برادران و خویشان داشت تحریر یافت

مهربان عمیم الامتنان سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبلهٔ آمال را وسیلهٔ جمیله انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد بنده این مضطرب الحال از آن منبع زلال فیض مالا مال کمال آرزو دارد که باریافتگان حضور این فدوی را از ظلمت آباد شداید انتظار برآورده خضر مثال بمراد رسانند و اسکندروار آوارهٔ دشت حرمان نگردانند بیت

عنایتی کن و ما را بکار ما بگذار　　　که کار ما همه موقوف بر عنایت تست

دولت جاوید غلامی کناد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ پانزدهم

بیار و فادار آرام بخش دل میرزا مظفر آثار حسب الفرمودهٔ شیخ الهداد تحریر یافت بیت

مائیم و جراحت غریبی عیسی نتواند ش طبیبی

از آنجا که جام خواهش این خام طمع مبیز انجام از نور باده بهبود فروغی نمی یابد و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی محبت آمودی نمی تابد مصرع

روزم بغم و شب بالم میگذرد

درینصورت بحکم آنکه اگر تشنه زلال سیرابی خود سیراب نمی یابد اما بامید تسکین می شتابد بحکم اینکه

بیت

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت آتش زند بخرمن غم دود آه تو

گاه گاهی تسلی خاطر که شاید یک لحظه بجمعیت گراید اضطراب برای می نماید

بیت

چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن که حال خسته دلان را تو خوب میدانی

مسرت و نشاط روز افزون باد

رقعهٔ بیست و یکم

بدوستی که تنبیه فرستاده بود تحریر یافت

بعد از قند باد شوق که فوق البیانست مشهود ضمیر صداقت تصویر باد که تنبیهای نغز سراپا مغز که قوت روحی توان گفت رسیده و ذائقه حلاوت شکر بخش شیرین خانه آباد باد شکر این مهربانی آن دوست از رگ و ریشه قلم خشک پوست بیرون است از آنجا که تحفه شائسته آن سرزمین همین تنبیه بود اگر گاه گاهی بارسال آن رشک میوهای بهشتی ذائقه میکرده باشند در بارگاه محبت گنجایش دهد و العاقبة بالخیر

رقعهٔ بیست و دوم

در جواب دوست محبت منش میان شیخ الله بخش مشتمل بر اظهار لوازم اتحاد نگارش یافت

صحیفه الوداد و رود و ورود نمود در باب اعلام ابراز ... که بمرتبهٔ تاکید جرقوم یافته بود و پرده ... از

رخ بر کشود و دقیقه شناسا و سزاوار اند که باظهار آن مرهون منت بیشمار است از جمله مخلصان یکجهت
شمارند و در گفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند بیت

از سینه تا بلب رسد اینها شود مجبوس * هر آن نفس که رضای تو اندر آن نبود

اسباب دولت آماده و ابواب بهجت گشاده باد

رقعهٔ بیست و سیوم

در جواب رقیمهٔ دوستی تحریر یافت بیت

ایکه صافی ساختی عیش مرا از دُرد درد * دور باد از گرد تو آسیب دور تیز گرد

بمطالعه نامهٔ محبت افزای محنت زدای آن نور حدقهٔ مروت و مردم چشم فتوت و اتحاد که سراپا راحت و مرهم جراحت بود نضارت جسم و بصارت چشم افزود الحال آنست که پیوسته بنوشتجات مسرت بخش دولت ملاقات افزا یاد ضمیر خلت آباد دارند که مصرع

در مشرب دوستی پسندست همین

رقعهٔ بیست و چهارم

ما و بیشه دلنواز در سفارشش تحریر یافت • پیوسته همکنار جمعیت صوری و معنوی باشند رقعهٔ سیدی سندی سید رشید رسید و از ابدال طریقهٔ اخلاص آن مودت دستگاه این خیرخواه را آگاه گردانید بنده پرور این قسم عزیز الوجود را که در هر امور مرجوع جرأت و دلیری دارد خود انصاف فرمایند که لایق دلیری است یا دلبری باری بمقتضای یاری بخلاف گذشته کاری کنند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود نه موجب خندیدگی دشمنان

بیت

دادوستد حق که بدست آوری دنی * دارد دگرم بهتر ازین پشت خار دست

رقعهٔ بیست و پنجم

مهربانا قدردانا داستان فراق سابق و حدیث اشتیاق لاحق پایانی ندارد لهذا الیه انتهی

بحکم مصراع دلاویز مولوی مصرع
هست راهی عالم دل را بدل

حواله وجدان آن ضمیر صافی پذیرایشان که آئینهٔ حال خیر اندیشانست نموده مطالب ضروری را بقلم می آرد که حامل رقعه نیاز سپاهی جانباز و سلیقه شعار است اگر بمین توجهات کریمانه بلب نانی برسد بندگان را احسانی خواهد بود فرد

بردار یش زخاک و رسانیش بر فلک ... هر کو بدامن تو زند چون غبار دست

رقعه بست و ششم

بدوستی که افشای راز خود نموده بر هم زن هنگامهٔ جمعیت خود گشته بود تحریر یافت فرد

اگر جز تو داند که راز تو چیست ... برین عقل و دانش بباید گریست

جان من سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن راز خود را بدی روز انداختن است و نزد اسرار نا عیار باختن صد اسب جور و جفا بر خود تاختن است گذشت انچه گذشت آینده را اگر بخاطر آید دوست بباید که بمقتضای السر اذا جاوز الاثنین شاع برین بیت عمل نماید تا آسوده خاطر باشد بیت

راز خود با یار خود هر چند بتوانی مگوی ... یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن

رقعه بست و هفتم

در جواب دوستی که مشتمل است بر صنعتی که حروف و الفاظ نقطه بالا دارد تحریر یافت

از مشاهدهٔ اخلاص نامه اختصاص آمود آن نقاوه خاندان اصطفا و خلاصه دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزود در مادهٔ استطلاع انقطاع و انفصال دوست صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم تودد رقم شده معلوم نمود از کرم کارساز متوقع آنست که امروز در حضور رفعت و امانت دستگاه موافق خواهش دوستان صادق الاتحاد معامله مرقومه منقطع گردد و بعدم حصول ملاقات فرصت بمهاست محض از کثرت اشتغالست والا

در لوازم مصادقت و وداد قصوری ندارد داور داد از همه اوقات مرادات حاصل کناد

رقعهٔ ثلث و هشتم

بخدمت والا رتبت خان بلند مکان عظیم الشان میان فیروز خان تحریر یافت
صاحب قدردان فیض رسان سلامت از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام
مهام حاجتمندان مستهام بی اختیار است امید آن دارد که التماس این عقیدت
اساس در باب مشیخت مآب شیخ عبد الوهاب که مفصلاً حقیقت حال خیریت مآل خود را بخدمت
کثیر المواهب گذارش نماید درجهٔ اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش آرزو تابد دولت و اقبال
تضاعف پذیر باد

رقعهٔ ثلث و نهم

مشتمل بر الفاظ غیر منقوط تحریر یافت داور داد ار سالک مسالک سداد مونس
اساس وداد محمد مراد را همواره محروس دار آه که دلا احاطه آلای واحد ملک که
سالک راه محال و عدم ادراک سر هو الله الصمد مدرک اهل المآل یا درک اسرار علوم
العلماء و ماهر رسائل حکمة الحکماء همراه اکرم اولاد آدم و سرور معمورهٔ عالم در عدد و احصاء
حد و الا الکلام آمد حوصله درک ما مردم حارس معدوم و معلوم و الله معکم کل حال

رقعهٔ چهلم

بخدمت عزیزی که درخواست نوکری داشت تحریر یافت مشهود ضمیر فیض آمود
باد خط زیبا نمط با متانت عبارت که باین خیرخواه نگارش یافته بود روشنی بخش دیدهٔ
مشتاق گردید رفعت و اقبال رای گردیده است که قدرشناس و معنی اساس اند درین روزها
مشتاقی مردم سلیقه شعار اند اگر پسند خاطر آید و مستدعی حقیقی سلسله جنبان نوکری آن
سلالهٔ خاندان اهلیت نماید درینصورت هرچه ایما رود بر آن عمل نماید جمعیت خاطر افزون باد

رقعهٔ چهل و یکم

در جواب دوستی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود تحریر یافت مصرع

خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست

بمطالعهٔ محبت نامه اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب خورشید اشتهار رقم‌زدهٔ قلم بدیع نگار شده بود عبرت روی نمود درین صورت آن عالی فطرت یگانهٔ روزگار را بحکم آنکه بیت

خدا گر بحکمت ببندد دری
گشاید بفضل و کرم دیگری

شاکر بودن موجب مزید نعمت است جمعیت خاطر روز افزون باد بالنون والصاد

رقعهٔ سی و دوم

بخدمت اقبال و اجلال پناه خان ذیشان رفیع المکان همت خان محتوی بر سفارش تحریر یافت صاحب بلند همت خان والامرتبت سلامت محبت و صداقت نشان محمد خان نسب و نژاد در تعداد محاسن اشفاق آن منبع الجود والاحسان رطب اللسان و عذب البیان است آری فرخنده طالعی که ایصال نفع خسته دلان شکسته بال منظور داشته به انجام مهام خاص و عام پردازد هرآئینه بحکم الدنیا مزرعة الآخرة خانهٔ عاقبت آباد سازد دولت و جاه از مرحلهٔ اعلا و انتها نماید مضاعف باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ سی و سوم

در جواب عزیزی که سفارشش کرده بود تحریر نمود مصرع

بساعتی که تولا کند در آن تقویم

مفاوضهٔ محبت اثر رسید آنچه در شرح خوبیها و نیک سلوکیهای محمد نثار سیاد در هر جا مرقوم بود معلوم گردید از آنجا که مرد فهمیده و سلیقه شعار است انشاء الله تعالی در معدود الایام جوهر معامله دانی و کارشناسی را که مشحون خاطر دوستان است بپایهٔ یقین رساند و بکردار و گفتار شایستهٔ خود را از مصاحبان مختار گرداند

رقعهٔ سی و چهارم

باخبر بُرج مروت گوهر دُرج فتوت محبت نشان کمال خان فضل پرور دوستی دوستان چرب زبان تحریر یافت
خان بلند مکان رفیع شان سلامت از یاران آشنا رو و بیگانه خو که ظاهر به لباس دوستی درآیند و بباطن اساس دشمنی محکم نمایند نرد وفا باختن مهرهٔ محبت را در ششدر انداختن است و صحبت چنین کسان پرداختن خانهٔ عیش را ویران ساختن اگرچه آن مقبول ارباب کمالات محتاج اینقسم مقالات نبوده بمقتضای تجربه بحسب یاران زبانی حرفی چند دوستانه مرقوم نمود زیاده ازین زیاده است

رقعهٔ سی و پنجم

در جواب دوستی تحریر یافته

مکتوب صداقت اسلوب که مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال نگاشتهٔ خامهٔ تلطف شمامه بود رسید باعث مزید انبساط گردید صداقت پناها چون از دل شکسته کاری برنمی آید و از دست تهی و بسته عقده نمی گشاید ناچار آن پای همت را از تردد ذات بی اثر لنگ ساخته ایم و آن نیز دانسته‌ایم

بیت

ما کار خویش را بخداوند کارساز   سپرده ایم تا کرم او چها کند

رقعهٔ سی و ششم

در جواب رقیمهٔ دوستی تحریر یافت

عروس مطالب چهره کشا و رونما باد آنچه درباب بیوفائی و عدم رخصت میرگدائی که حرف دوستانه نشنود از غایت کوتاه اندیشی مال و متاع خود را پایمال قطاع الطریق نمود قلمی و در سلک تحریر درآمده بود دریافت الحق بیت

آن کس که خدا منصب خواریش دهد   ابلیس بکار و بار او ریش دهد

بهجت خاطر روز افزون باد

رقعهٔ سی و هفتم

مشتمل بر اظهار لوازم اخلاص بدوست سراپا اختصاص خلافت دستگاه میان رحمت الله تحریر یافت

بیت

ما بیاد تو سلامت بخیال تو خوشیم غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست

خیال نکند که دوستدار سراپا نثار نرد مخالفت بازد و از آئین مروت درگذشته بیاد دیگری پردازد انشاء الله تعالی تا دم حیات نامت گویان و وصلت جویان خواهد بود

بیت

این هست که حافظ را مهرت برود از خاطر کان سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد

رقعهٔ سی و هشتم

بدوستی که از غایت فلاکت در گرداب رنج و تاب افتاده بود مشتمل بر مقدمات نصایح سمات تحریر نمود بیت

باید چو برق خنده زنان زیست در جهان نی همچو ابر بر سر دنیا گریستن .

در تنگنای کشمکش زمانه وسعت آباد استقلال را گذاشتن خاطر را چون حروف رزق نقطه داشتن است مقتضای دانش و دوراندیشی آنکه در همه حال بشکر و صبر که هر یکی موجب وصول نعمت و حصول دولت گرایند و بی چون و چرا گشایند جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آثار بالنون والصاد .

رقعهٔ سی و نهم

در استدعای رقیمهٔ الوداد دقیقه شناس خط خفی و جلی میر علی تحریر نمود بحلیهٔ خط ریحان

سرشت آن سر دفتر خوشنویسان روزگار که صف در شاهوار در جنب بهای نقطهٔ آن نیرزد خجلت ده خط مهوشان گلعذار یاد و بیگاه است که مخلص صمیمی با وجود نسبت بندگی که بدرجهٔ کمال متحقق است برقیم رقاع مهرشعاع کامیاب نگردیده و خبر حال خجسته مآل آن سرمایهٔ فضل و کمال

که تعلق خاطر این شکسته بال بدان میسّر است شنیده رجا که بخلاف گذشته پیوسته از تحسّف مزاج عافیت امتزاج خود بقلم آرند و دوستدار دیرینه را که خط النسخ بر صفحه رسمیات کشیده تقویم پارینه نه انگارند والسلام

رقعهٔ چهلم

بخدمت نخلبند چمن نشاط شیرازه بند مجموعهٔ انبساط صدر نشین مکان رفیع محمد شفیع تحریر یافت

دامن وکنار نامه را بمقالات اشتیاقی و معتقدات فراقی مشحون ساختن با دامی مطالبه عرفیه پرداختن است لهذا بآن نمیگراید و بر سرگذارش مدعا می آید محبت پناها خوبیهای ذاتی و صفائی مودت دستگاه اخلاص گزین شیخ تاج الدین که درخواست پروانهٔ خان معمور المکان والا استیان عنایت خان دارد مخلص حقیقی را برین میدارد که درین ماده بآن صداقت نشان بر نگارد که توجه کریمانه درباب مشارالیه مبذول فرموده خیرخواه را با متنان مشمول خواهند فرمود

بیت

تا زنده ایم لطف خود از ما مکن دریغ | بعد از وفات کس بکس احسان نمیکند

رقعهٔ چهل و یکم

بدوستی در سفارشش تحریر یافت

مروت و وداد پناها فتوت و اتحاد دستگاها اخلاص مند فتح چند چند بار بسفارش این و آن درباب رفع مناقشه برادران بنام نامی نواب والا جناب حاصل کرده و با اینکه حق بجانب خود دارد راه بجائی نبرده در بنصورت اگر توجه سامی که متکفل مهام کافهٔ انام است درباب مشارالیه جلوه ظهور دهد هرآئینه بامنت بیشمار بر ذمهٔ دوستدار نهد

بیت

میدار سری بخاکساران زنهار | شکرانه آنکه سر فرازت کردند

مدارج دولت در اعتلا و امد بقا باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ چهل و دوم

بمقبولی که نامش از ابیات بطریق توشیح برمی آید تحریر یافت

مکشوف ضمیر مهر گزین

ابیات

طلعه جبینی چو صبح ز پرده گشود | یاس را صورت امید نمود
راحت افزای بیدلان بکلام | سرو در پیش قد اوست غلام
یاد او درد را دهد نسیان | درد او طعنه زن بصد درمان
عید رویش بهر شقی و سعید | بهره بخشد چه از قریب و بعید
دولت حسن راست مایه ازو | آنکه خورشید راست سایه ازو
لطف او مرهم جراحت دل | جوهر لعل اوست راحت دل
لب عیسی ازوست در گفتار | یوسف از مهر او زلیخا وار
لفظ از معنیش بخود نازد | معنی از لفظ وی فسون سازد

باد که ارسال نامه و پیغام بهجت التیام از خیر اندیشان مستهام دریغ داشتن تخم بی مهری
کاشتن است مضی ما مضی آینده را بیت

کم نگردد تابش خورشید اگر ۰ در بدخشان لعل سازد سنگ را

گلشن بهجت و نشاط شگفته باد بالنون والصاد

رقعه چهل و سیوم

مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش نقطه پائین دارد تحریر یافت داد ابر بیهمال کرم
جا و همه حال یار و یاور معارج معارج سداد صاعد عدل و داد سیدی میر سید جواد باد بعد از
ادای مراسم وداد که آداب ارباب یکدلی بود بمطلب میگراید مطالعه گرامی مراسله که مؤکد
بنیان کسب علم سید عبد الوهاب طالب بهره بود در ایام سعید مرهم روح مجروح گردید محب صمیمی
که رابطه وداد بدرجه کمال دارد درباب موی الیه که بجد و جهد لیاقت اصلاح رسیده سعی مطلوب بجا
می آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده بمراد دل برسد بکرمه وجوده ط

رقعهٔ چهل و چهارم

مشتمل بر صنعتی که یک لفظ نقطه پائین دارد و دیگر لفظ نقطه بالا دارد تحریر نمود — ابواب انشاط دایمی گشاده باد از دید دوستدار سراپا انکسار یاد نشده موجب آن ورای حسرت دیگر نخواهد بود سخن پرور النظر بر استحکام رابطهٔ اخلاص باید داشت و ادای لوازم دلپذیری مستحسن ارباب دانش باید انگاشت سوای شوق چه نگاشته آید

فصل سوم مشتمل بر دو قسم

قسم اول در مکاتبات تهنیت آمیز مکاتبهٔ اول

در تهنیت کدخدائی نگارش یافت

بیت

شکر خدا که از مدد بخت کارساز — بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست

قاصد فرخ فال نامهٔ بهجت شمامهٔ متضمن بر شادی کدخدائی السرمایه آگاهی و آمال رسانید و بقدوم مسرت لزوم خود خاطر دوستان را مسرت آگین گردانید الحمد لله والمنة که آن مسیح عصر سخنوری بر مسند کامرانی همدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر مکنت پروری بر تخت بهجت و شادمانی هم آغوش زلیخا گشت پیمانهٔ عشرت لبریز گردید و جانانهٔ راحت انگیز در بر رسید امید که فرازندهٔ شمس و قمر آن قران السعدین را بمبارکی و خرمی تا طلوع نیرین در برج عشرت و شادمانی بهم توأمان دارا و دوان نیرین را بکامرانی و خرسندی تا طلوع سعدین از کسوف و خسوف شداید زمانه در امان گرداناد

مکاتبهٔ دویم

در تهنیت فرزند سراپا اخلاق مجمع الاشفاق شیخ پیر محمد تحریر یافت — بیت

هزار شکر که از لطف قادر جاوید — شگفته شد گل دولت ببوستان امید

خیر طلب سراپا ارادت خلیفه طالب العلم به الوف تهنیت و صنوف تحیت از زبان انبساط نشان و دل نشاط افشان بالیقین این مژده اثنا مشترک انعام خامه را رنگین و نامه را مسرت

آگین همگی داند که در زمان محمود و آوان مسعود سروش فرحت اغوش بشارت فیض
اشارت بگوش محبان فراموشی فراموش رسانید و خاطر مخلصان بدین نغمهٔ رواح فزا خورسند
گردانید فرخنده طالعی که قدسیان گوهر انجم بر فرقش نثار ساختند و صبحیان نور در طالع عمرش
پیرا ساختند فلک از نهایت کامرانی برقص در آمد و هلال از غایت شادمانی بصورت عید برآمد
فیض اعجاز عیسوی بدایه گری خود را عشرت آمود نمود و ید بیضای موسوی از شمع تجلی جمالش
روشنی برخود فزود و آفتاب جهانتاب بکمال شوق ذره صفت مهرش گزید و زهره زلیخا
مثال مشتری آن یوسف کنعان جمال گردید

بیت

سزد گر از کمال خوبی او　　کند پیر فلک یعقوبی او

غرض که در هر خانه شادیانهٔ کامرانی و در هر کاشانه ترانهٔ شادمانیست الله تعالی آن تازه
نهال اقبال را بکمال صوری و معنوی رساناد و ثمرات حال و مال مثمر داشته بر ایشان و بر جمیع
محبت کیشان مبارک گرداناد بالنبی و آله الامجاد

مکاتبهٔ سیوم

بیاری در تهنیت صحت و شفای بیماری تحریر یافت

الوف حمد و سپاس شافی نهان و صنوف شکر و ستایش ایزد متعال را که آن حمید خصال خجسته
افعال را از فرش ضعف و ناتوانی بعرش صحت و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی منش را
از بند حزن و ملال آزاد گردانید

مصرع

بدین مژده گر جان فشانم رواست

الله تعالی آن نونهال گلشن آمانی و آمال را از صرصر شداید زمانه محروس گرداناد و بر طبق
آرزوی دل تو دودمان بجمیع مرادات صوری و معنوی رساناد

مکاتبه چهارم

در تهنیت تفویض خدمت بخدمت رفعت و اقبال مرتبت ابهت و اجلال منزلت خان بلند مکان بازید خان تحریر یافت.

بیت

صبا بخوش خبری هدهد سلیمان گفت　　که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد

مخلص حقیقی خلیفه طالب العلم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه که مقرون به تهنیت شادمانی و بهجت و مبارکباد است مشهود خاطر عطوفت مظاهر می‌گرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشارت ریاض آمال و آمانی مخلصان وائق الوداد نضارت تازه گرفت و از شمیم این نوید سراسر امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد را که دعای خیراندیشان درجه اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دوستان تافت بحکم آنکه ذات سامی صفات آن والا فطرت دقیقه شناس شایسته خدمات بلند

بیت

ایراتب که دیدهٔ فخور است　　کار گلی هنوز در قدر است

بمقتضای مهربانی که در طلب دوستدار اظهار رفته بود خرسندی افزود اگرچه خیرخواه در خدمت فضایل پناه فواضل دستگاه شیخ محمد طاهر که فضیلت ایشان بر آن حامی خیراندیشان ظاهر است بجمعیت تمام میخواند و بتلافی ایام معطل خاطر خود را مغلوب خطرات لهو و لعب نمیگرداند لیکن از آنجا که حقیر طلب جان نثار درین ماده بی اختیار است امید آن دارد که بگفته

بیت

آید بسر کوی تو پویان پویان　　عشاق صفت وصل تو جویان جویان

امید که تا مسند سپهر باقبال آفتاب مزین و مجلی است و پایه کرسی بدولت عرش مشرف و معلی مسند امانت و انصاف از وجود فیض آمود مبارک و میمون و وجود منبع الجود را

مسند جاه و جلال فرخنده و همایون باد بحق صاحب جهد و اجتهاد

قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز

مکاتبه اوّل

مصیبت نامه که مطلعش آتش افروز جان و مقطعش سوزنده روان بود رسید بر واقعه جان کاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر ذائقه را حلاوت زندگانی تلخ نمود و باصره را سرمه شادمانی تیرگی افزود صبح از مشاهده این حال گریبان خود درید و شام از ملاحظه این ملال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پشت دو تا گردید از چشم ملایک خونابه حسرت چکید آفتاب از غایت درد رخ زرد گشت و ماهتاب چون اهل ماتم در حلقه هاله نشست آب از طراوت افتاد و خاک بخشکی بنیاد نهاد آتش خرمن خود پاک بسوخت و باد مجنون وار اسباب کوچ کردی اندوخت هرگاه جهانیان را حال چنین باشد دردناکی من دوستدار صورت و معنی که تواند شناخت و بهم نشینی این زاویه کزین الم که تواند پرداخت

بیت

همه تن خون شوم ز دیده چکم — گر بدانم که گریه را اثر است

القصه این داستان آتش فشان و آمان قلم میسوزد و بگریبان کاغذ شعله ها می فروزد ازانجا که دست بر آفریده از نقد بقا کوتاه و [illegible] را گذر برین شاهراه است در تصور آن معنی شناس کارخانه تقدیر را ناگزیر آنکه اولا خود بصبر گرایند و بعد ازان بغمزدگان مصیبت رسیده تسلین نمایند والله [illegible]

مکاتبه دوم در تعزیت دوستی تحریر یافت

خبر وحشت اثر و واقعه هایله آن گل گلشن انس سرو باغستان قدس داغهای تازه بر دلها نهاده و چشمه اشک از چشم هر آشنا و بیگانه گشاده بلبل بصد ناله و آه بفلک رسانیده و نرگس عشاق وار چشم نگران مانند سوسن کبود پیرهن زبان را از گفتگو بربست و غنچه بصد تنگدلی در زاویه تعزیت نشست لاله از غایت حزن غرق خونابه حسرت گردید و سنبل چون زلف پریشان بر خود

پیچید رکشاکش کن که از تحریر این حرف غم اندوز قلم می سوزد و از تقریر این مقدمهٔ الم آمود زبان شعله‌های افروزد برادرم بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است و عیش و نشاط این کهنه رباط ناپایدار لاجرم السعادت‌مند کامکار بعروة الوثقای شکیبائی معتصم بوده لب بجزع و فزع نکشایند و باستقلال کمال ذیل صبر و تسلی متعلقان خود نمایند بیت

گر نخل رفت میوهٔ او پایدار باد — دریا اگر گذشت در شاهوار باد

مکاتبه سیوم در تعزیت تحریر یافت

از استماع خبر قضیهٔ نامرضیهٔ آن همدوش وطن گزینان بهشت و هم آغوش چمن نشینان خلد فیض آگین تالم و تحسر رو نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها گشود و کباب از نهایت الم صورت کباب گرویده و عشرت را از غایت غم خار حسرت در جگر خلیده دیده ازین واقعهٔ دلسوز اشکبار بنیاد نهاد و سینه ازین نائرهٔ شعله افروز در التهاب افتاد آخر الامر دوستان راسخ الاتحاد بمقتضای این بیت

عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال — صد سال میتوان بتمنا گریستن

از جزع و فزع که داب دلبستگان صورت و نفس است باز مانند و تحفهٔ فاتحه و درود بروح آن مرحوم خسته دلان گذرانند ظاهر است که آن رموز دانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد در بقای حیات دو دمی بی پرده دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه صمدیت است زده باشند آری

بیت

آنکس که اولش عدم و آخرش فناست — در حق او گمان ثبات و بقا خطا است

فصل چهارم در آداب و القاب پادشاهان

کمترین فدویت کیشان عقیدت آگین بدرگاه دین لوح جبین را بنقوش سجدات بندگی منقش داشته و رقوم تسلیمات غلامی باقلام انامل بصفحهٔ تارک نگاشته بموقف عرض ناصیه سایان بارگاه خواقین سجده‌گاه شهنشاه ملایک پناه ظل ظلیل ایزد متعال نایب مناب داور بیهمال که فلک از

کوش

شوق سجود دش سر بسر در خشوع و ملک از زمین بوسیش مو بمو با خضوع می رساند

ایضاً

کمترین فدویت منشان جان فشان نهور خان بوسیلهٔ سجود عقیدت آمود کلاه بر آسمان سوده و در راه بندگی چون آفتاب بسر پیموده بموقف عرض باریافتگان حواشی بساط خلافت مناط بندگان حضرت ظل سبحانی خلیفة الرحمانی می رساند

ایضاً

کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد سر عجز و نیاز بر آستان عبودیت داشته و جبین ارادت و انکسار بر سدهٔ سینه گذاشته بموقف عرض مقتبسان مجلس نور آگین و ملتمسان انجمن انجم تزئین بندگان قدر قدرت قضا صولت باعث امن و امان جهان و جهانیان می رساند

ایضاً

عقیدت منش سراپا نثار عبد الغفار الف قامت را به تسلیمات فدویت سمات نون خمیده و سر افتخار را بوسیلهٔ سجدات نیاز تا به اوج ماه بر افراخته بموقف عرض باریافتگان انجمن انجم جمع و مستفیضان محفل آفتاب شمع شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند ملکین و مکان رحمت اعم افرید گار فیض اتم پروردگار ظل سبحانی خلیفة الرحمانی می رساند

ایضاً

کمترین فدویان جان نثار عبد الستار تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه که قبلهٔ حاجات مقبلان حق بین است بر افراخته بعرض ملتزمان آستان سدره مکان نواب والا رکاب جناب عالم و عالمیان می رساند

ایضاً

کمترین خانه زادان عقیدت آگین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد پرستندگی بموقف عرض باریافتگان محفل سپهر نظیر و سعادت اندوزان مجلس بهشت آئین نواب والا رکاب

مساعد ادوانیک عظمت و اجلال رافع سایه حشمت و اقبال گره کشای کار فرو بستگان مرهم جراحت دل خستگان صاحب زمین و زمان میرساند

ایضا

داعی دولت ابد طراز آداب کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض حاجبان سدهٔ سنیه و محرمان عتبهٔ علیهٔ نواب قدسی القاب خورشید نقاب می رساند

ایضا

پروردهٔ لطف و احسان حسین خان آداب و تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بموقف عرض باریافتگان بساط فیض انبساط محفل سامی نواب والاجناب جهانبان بانجیبه القاب نواب صاحب قبله میرساند

ایضا

عرضداشت کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب و کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض سعادت اندوزان حضور موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نواب صاحب و قبله می رساند

القاب فضلا

انفاس قدسی اساس آن قبلهٔ ارباب فضایل کعبهٔ اصحاب فواضل مقتدای کاردانان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات دینی مطرح انوار افاضات یقینی حضرت میان جیو مخدومی استادی مدظله معروف بارشاد مسترشد آن وابق الانقیاد و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذرهٔ بیمقدار بعد آداب عجز و انکسار که طریقهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش است بعرض فیض اندوزان انجمن هدایت متوطن میرساند

ایضا

ذات فیض سمات آن کاشف دقایق فروع و اصول واقف حقایق معقول و منقول مجمع الفضایل منبع الفواضل حضرت میاجیو دام ظله پیوسته مرجع ارباب فضل و کرم باد بعد ادای لوازم عبودیت

وعقیدت بعرض ملازمان آستان فیض نشان میرساند

القاب درویشان

اشراقات انوار خاطر قدسی مآثر آن مظهر فیض الهی مورد کرامات نامتناهی وسیلهٔ ارشاد انام واسطهٔ هدایت خاص و عام یگانهٔ بارگاه احدیت مقرب بساط صمدیت حضرت شیخ جیو دام مجده ظلمت زدای عقیدت کیشان باد بعد ادای آداب کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران بعرض بهره اندوزان محفل فیض آگین می رساند

ایضاً

لوح خاطر فیض مظاهر آن منهل متعطشان زلال کمال مجمع افاضات انوار ذی الجلال برازندهٔ لوح تصوف و برافروزندهٔ چراغ تعرف حضرت شیخ جیو دام برکاته برقوم مکاشفات غیبی و واردات لاریبی مرقوم باد بعد ادای تسلیمات بعرض ناصیه سایان آستان هدایت نشان میرساند

ایضاً

میامن اوقات فیض سمات قبلهٔ ارباب تحقیق کعبهٔ اصحاب تدقیق منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه مخزن لطایف قدسیه معدن معارف انسیه بروز کار آن مسترشد آن راسخ الارادت وصل باد بعد اظهار لوازم عجز و انکسار که طریقهٔ عقیدت مندان عبودیت دثار است خود را قرایاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور میسازد

القاب قاضی

مسند شریعت غرا و سادهٔ ملت بیضا بذات بابرکات آن مجمع ارباب فضایل مرجع اصحاب دلایل حضرت قاضی صاحب دام برکاته زیب گیر و زینت پذیر باد بعد تشیید لوازم عبودیت و تمهید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان معدلت نشان می رساند

ایضاً

ذات مجمع الحسنات السالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدعت و اعتساف

باعث نظام شرع متین و موجب قوام دین حضرت قاضی صاحب دام افضاله باد بعد تمهید لوازم
بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد ۰ القاب شعرا

بیت

زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر — شعاع شعر تو چون آفتاب عالم گیر

لطافت طبع گوهر فشان و طرائف ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم نظم گستری و رونق
افزای مجلس نثر پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن نخل پیوند مضامین نو و کهن نشاط بخشای غرفهٔ
انبساط پیرای دلشدگان بعد تحریر قصاید شوق مشهود خاطر الهام مآثر می گرداند

ایضاً

خاطر فیض اشتراک مبدع قوانین نکات بدیع مخترع آئین ابیات ترصیع فردوسی فصاحت
سحبان بلاغت شیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه بیچون باد بعد
شرح تعداد قوانین اشتیاق مکشوف ضمیر فیض تصویر میگرداند ۰

القاب اطبا

ذات مسیح صفات آنمرهم بند جراحت دلخستگان کلید کار فرو بستگان مبدع قوانین شفا
مخترع آئین دوا مجمع مکالمات قدسی منبع معالجات جالینوسی مشید ضوابط حذاقت موسس
قواعد حکمت وسیلهٔ صحت علیلان روزگار باعث تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال
دعوات شوق اشتمال مکشوف خاطر فیض آثار مسیحوی کردار می گردانند

القاب منجمان

لوح خاطر صافی آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز محفل اصحاب تنجیم واقف
اسرار حقایق آسمانی کاشف اسرار دقایق نهانی برقوم واردات غیبی مرقوم باد بعد
ترقیم صحایف وداد مشهود ضمیر بیضا تنویر می گرداند

القاب پدر و جد

سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ حقیقی و کعبهٔ تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی نعمتی بر سر اولاد و احفاد والی یوم القیام مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد بعد ادای لوازم آرزومندی باز دراک دولت قدمبوسی که متکفل حصول سعادات جاودانی متضمن حصول مرادات دو جهانی است معروض میدارد

ایضاً

ایزد جان بخش جهان آفرین ذات عطوفت سمات آن قبلهٔ صوری و معنوی و کعبهٔ دینی و دنیوی مجمع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتضادی مربی امم را پیوسته بر فرق عبودیت کیشان سرا پا نثار پرتو انداز دارد بعد از ادای تسلیمات عقیدت آیات که باعث حصول سعادات و موجب حصول مرادات کونین است بخاکپای مبارک عرض میدارد

القاب عمو

ذات مرحمت سمات آن قبلهٔ حقیقت و مجاز و کعبهٔ آرزو و نیاز مشفق فیض رسان مکرم مهربان حضرت عمو صاحب همواره بر سر عبودیت کیشان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای لوازم تسلیمات بندگی که سرمایهٔ سعادت جاوید است معروض میدارد

القاب برادر کلان

جمعیت صوری و معنوی شامل حال فرخنده مآل بندگان اخوت پناه عطوفت دستگاه ... مهربان مشفق قدردان مربی امم باد بعد تبلیغ رسائل آرزو و حصول خدمت سراپا سعادت معروض میدارد

القاب فرزند

باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت فرزند با مراد دولت ... از رشحات سحاب الطاف خویش مثمر داشته بکمال صوری و معنوی رساناد بعد ترقیم دعوات مزید حیات که ورد زبان و حال است مطالعه نماید

القاب برادرزاده

صحیفه حالی بهجت اشتمال آن محمود الخصایل مجموع الشمایل سعادت یار کامکار بر قوم انجاح مطالب گزین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد ادعیه طول عمر و حصول مطالب اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده منش آنکه

القاب برادر خورد

کارسازی نیاز آن برادر ریحان برابو فرخنده سعادت اثر را کسب علوم و فیض لزوم فایض داشته هم آغوش بهجت تازه کرداناد بعد تحریر صحایف دعوات طول عمر معلوم آن بصارت چشم نضارت جسم باد

خاتمه کتاب مشتمل بر چندی از قوانین مفیده قانون اول در تحریم ادات ورود فرامین

یرلیغ قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی که از افق عنایات خسروانی ورود یافته پایه عزت و افتخار این ذره بیمقدار از فلک دوازدهم درگذرانید

ایضاً

بورود فیض آمود یرلیغ جهان مطاع پایه تحرز و افتخار این فدوی جان نثار را بر فرقدین گردانید

ایضاً

بشرف صدور فرمان وحی توامان بهر عزت و افتخار این خانه زاد سراپا اعتقاد از حضیض خاک بفلک الافلاک رسانید

ایضاً

فدوی جان فشان بشرف ورود فرمان مرحمت عنوان جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود

ایضاً

ورود فرمان عنایت عنوان ذره را منصب خورشید و مور چه را دولت سلیمان بخشید

قانون دوم در تعداد اسامی مکاتیب

نوازش نامهٔ فیض آمود   سرافراز نامهٔ عنایت شمامه   مرحمت نامهٔ فیض آگین
امتیاز نامهٔ تلطف قرین   نمیقهٔ انیقه   صحیفهٔ شریفه   گرامی نامهٔ تلطف شمامه   رقیمهٔ کریمه
رقیمهٔ تلطف طراز   رقیمة الوداد   نمیقة الاتحاد   اخلاص نامهٔ بهجت قرین   اختصاص
نامهٔ نشاط آگین   بهجت نامهٔ انبساط آگین   بهجت نامهٔ اخلاص آمود   اتحاد نامهٔ محبت
شمامه   نامهٔ بهجت آمیز   نامهٔ فرحت انگیز   مکتوب مرغوب   مکتوب بهجت
اسلوب   رقیمهٔ مخالصت طراز   مکاتبهٔ دلنواز   مراسلهٔ نشاط افزا   نامهٔ دلکشا
نامهٔ مسرت پیرا   مفاوضهٔ صداقت مشحون   مکاتبهٔ اخلاص مضمون   نامهٔ صداقت
مضمون   نامهٔ اخلاص مشحون   صداقت نامهٔ اخلاص آمیز   اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز
ورود یافت

قانون دوم در بیان الفاظ وصول

مکاتیب ورود یافت   پرتو ورود انداخت   ورود نمود   شرف اصدار
یافت   عز ایراد یافت   بهجت افزود   مسرت افزای دل اتحاد منزل گردید
نشاط بخش دل متعلق گردید   بورودش بهجت تازه گردید   هم آغوش مسرت بی اندازه
ساخت   تسکین ده خاطر حزین گردید   انبساط پیرای خاطر اخلاص مآثر گردید
باعث مزید انبساط گردید   موجب مسرت و نشاط گردید   بهجت بخشای دل اخلاص
گزین گردید   موجب انشراح سینهٔ بی کینه گردید   باعث نشاط خلت و اتحاد گردید
باعث ازدیاد بهجت خاطر سراپا اخلاص گردید   باعث نشاط خاطر اخلاص سرشت
گردید   غم زدای دل تودد منزل گردید   ظلمت زدای آئینهٔ خاطر وداد مظهر گردید
غم زدای سینهٔ نور گرائی گردید

قانون چهارم در تعداد نوشتن مکتوب الیه

مرقوم قلم عنبر رقم گشته بود   نگارش نامهٔ مرحمت شمامه گردیده بود   نگارش یافته بود

قلم عطوفت سلک گردیده رقم پذیر کلک عطوفت سلک گردیده بود نگارش پذیر
قلم بدایع نگار شده بود رقم پذیر خامه صنایع آثار شده بود مرقوم قلم نکته سنج معنی نگار گردیده
بود مرقوم نموده بود نگارش کلک گوهر سلک گردیده بود نگارش کلک چهره طراز
شده بود ایمارفته بود اشاره شده بود تحریر پذیر قلم بهجت تصویر شده بود مرقوم قلم مرحمت شیم گشته بود

قانون پنجم در ترقیم حالات بعبارات مختلفه

گذارش حال بکرم دادار بیهمال و از توجه آن قبله امانی و امال به نیک منوالست جریان اوقات
مقرون بشکر واهب العطایاست احوال این جهان مقرون بشکر ایزد متعالست ماند و بود
این حدود قرین حمد رب المعبود است مجاری حالات این حوالی مقرون لعنایات لایزالی است
افعال الضمیر زمین موجب ستایش ایزد جهان آفرین است گذارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی است

قانون ششم در تعداد الفاظ

توقع رجا که امید که مترصد که تولا که مامول که متوقع که مترصد که مقتضای عطوفت دوربین آنکه
مقتضای عطوفت کریمانه آنکه طریق مودت و اتحاد آنکه شایسته دوربینی آنکه مناسب یکجهتی آنکه
تولای مودت صمیمی آنکه آئین مروت و فتوت آنکه اتحاد دلی مقتضی آنکه فقط امید که این

جامع القوانین بتکلم این بیت دلنشین بیت

سخنم قطره بود سمع لطیفان صدفش قطره را دولت دردانه شدن از صدفست
تا ابر بهار آبرو بخش چهره گل و باد نوروزی غنچه گشای منقار بلبل است چون صفحه رخسار نازنینان
زهره جبین منظور نظر دانا دلان سخن آفرین باد

	بیت	

از حرمت آنکه ایزد پاک		گر ذات محافظش به لولاک	

۱۹۷۹	تمت بالخیر	

نعم المولی و نعم النصیر

انشای عاشق

مشتمل بر ۲۰۸ مکتوب چون نسخه مذکوره نایاب بود اکثر طالبان از فواید
آن محروم بودند شیخ حبیب نور الدین بن شیخ احمد افغان و کریم جی در بندر معموره بمبئی بمطبع حیدری

خود طبع نموده

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اوّل

عرضداشت بندهٔ کمترین فلان ذرّه وار بموقف عرض حضرت والد ولی النعم وافر الجود والکرم
مشفق مهربان مربّی جهان قبلهٔ هر دو جهان میرساند که همواره بدعاگوئی جهت تزاید عمر و حیات انکه بهم
مرادات قیام مینماید الهی سایهٔ عاطفت و ظلال رأفت آن حضرت بر مفارق این بندگان ممدود
و مبسوط باد بحرمة النبی و آله الامجاد بعد از تقدیم لوازم عبودیت و خدمتگاری و مراسم صراحت و
فرمان برداری معروض ضمیر انور فیض گستر میگرداند که تشوق و آرزومندی بدریافت شرف قدم
بوسی ایشان نه بمرتبه ایست که عشر عشیر آنرا بامداد دوات بسته دهان و باستعانت قلم مکسور اللسان در
تحریر تواند آورد امید وار است که خداوند عالمیان و کام بخش جهانیان سببی را که متضمن حصول این مطلب
ارجمند باشد از قوه بفعل آرد بمنه و کرمه مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی محصل باد بالنون والصاد

مکتوب دوم

جواب

فرزند دلبند جگر پیوند نور الابصار سعادت آثار از عمر برخوردار قرة العین بل عین الانسان
و انسان العین چشم و چراغ جان و راحت جان فلان همیشه از عمر برخوردار بوده بعافیت باشد
بعد از دعای برخورداری آنکه جریان امور ایجود و بکرم رب معبود خیر گذرانست و بجز دوری آن

نور دیده هیچ اکراهی واقع نیست امیدوار است که عنقریب مسبب الاسباب شام فراق را بصبح
وصال مبدل گرداند بمنه و کرمه ثانیاً آنکه مسرت نامه فرحت فزائی که بدست قاصد ارسال داشته
بودند در بهترین ساعات و خوشترین اوقات ورود نموده بر مضمونش مطلع گردید باید که بهمین
منوال تا هنگام حصول ملاقات ابواب مکاتبات را مفتوح دارند که المکاتبات نصف الملاقات
گفته اند والدعا

مکتوب سیوم

قطعه

ذات تو مظهر وجودم ❀ ای روی تو قبله سجودم
موجود شدیم از وجودت ❀ بی بود وجود تو نبودم

غرض ازین عرض آنکه بحق علیمی که علام نهان و آشکار است و حکیمی که مدور چرخ دوار است
ازان زمان که از بهارستان ملازمت و گلستان خدمت بخارستان مفارقت و سنگستان جدا
افتاده ام دیده بلبل فراق دیده چون باران خزان در انسکاب است و کانون دل صلصل صدای
اشتیاق کشیده در التهاب نه این مجروح خسته را تابی در یافت مرهم ملاقات اشرف
اندمالیست و نه صدر والبسته محزون شکسته را بگشایش دیدار مطلوب انجلالی از حق مسئول
و مامول آنست که غم کشیدگان بادیه فراق را بهجت دیدار دوستان شاداب گرداند و تشنگان
زاویه اشتیاق را بباران وصال یاران سیراب

مکتوب چهارم

نامه عزت پیرایه فرحت نما که باین غمزده القا نموده بودند در بهترین لمحه و خوشترین
لحظه ورود اجلال فرمود قدومش را باقدام تعظیم مقدم نموده مراتب شکر مرتب داشته آمد و بعد
از ترفع تحیات مجانبه و دعاهای مشتاقانه اعلام مرام بانتظام میرود که چون خطابهای عتاب آمیز
و کنایهای شکوه انگیز که از مضمون کتاب لطیف و خطاب شریف مفهوم شد تعجب نموده آمد و بعد از

تحمل بسیار و تخیل بیشمار تسکین خاطر مسکین داده آمد و رساله هائی که ازینجانب مرسل نموده شد

ظاهر البشرف مطالعه اشرف مشرف نشده باشد و اگرنه سزاوار چندین عتاب و مستحق این عتاب

نمیشمودند و باید که روز بروز فقراد نامه های فرحت انداز دوارد نمایند که موجب تسکین خاطر مسکین گردد

مکتوب پنجم

فرزند سعادتمند انجمن پسند ارجمند جگرپیوند آراسته علم و پیراسته علم شایسته مقال و بایسته

فال فرخنده خصال گزیده افعال قرة العین جمال الدین حسین طال عمره را بعد از دعای پدرانه

و تحیت های مشفقانه انهاء میرود باید که آن فرزند فی کل الحال در صحبت علمای ذالافعال والاقوال

اشتغال داشته باشد و همواره تخم نیکوئی در کشت زار دینی کاشته و بام و شام بل فی الدوام

در تحصیل علم و ادب کوشیده و در تکمیل کمالات حسب و نسب قیام نموده باشد و در تکرار

و مواظبت سبق استحکام فرموده

بیت

هر سبق را که بینی پیش نظر　　تا نفهمی ز سر او مگذر

و باقی افعال مرضیه و خصال رضیه را از حد امتیاز نماید و احوالات خود را من سایر الجهات مع

اخوان و اخوات قلمی فرماید

مکتوب ششم

بیت

دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی　　کز عکس روی او شب هجران سرآمدی

در تفکر خیال دوش بیهوش بودم و از جرعه جام دوشینه سرخوش که ناگاه از منادی درگاه

واقف بارگاه ندائی رسید که

بیت

تعبیر چیست یار سفر کرده می رسد　　ای کاشکی هر چه زودتر از در درآمدی

از اصغای این صدا و شنیدن این ندا در عین طلب که آهوی باد رفتار بل باد صرصر قرار لیلان ابر بهار نیز تشنگان وجودی حرارتی پیک نیک دو تیز رو از حضرت ولی النعم شد

قطعه

رسید و رسانید از جناب مکرم خطی که نگاهش جلای بصر داد
فزود از جمالش بصر دیده ام را تو گوئی بچشم بصر بر بصر داد

قدمش را بقدم اجلال و رودش را بپای استقبال مستقبل گشته سر نیاز بدرگاه کارساز بشکرانه مقدمش نهاده آمد و داد شرایط عبودیت و خدامت تمام داده بعد از بندگی بندگانه انهای خفی بکرمانه آنکه بدولت و اقبال بیزوال الکان بکمال بالعند و والاصال بخدمت جلائی ذوالاقوال والافعال کمر مواظبت بسته ام و روز و شبان قاصد کشف معانی پیچاپیچ نشسته و هر لحظه بتیغ ادراک معضلات عقلی شکسته و هر لمحه بسنان بیان جوشش مشکلات نقلی را گسسته تا معلوم باشد و در صبح و شام بقای دوام آن مخسنه فرجام را از درگاه ملک علام خواسته می آید و امیدواریم که این دوری مبدل گردد بحضور و این کلفت تبدیل یابد بسرور باد یارب برین دعا آمین و همه خورد کلان روز و شبان دعاگو باشند

مکتوب هفتم

مصرع

مودت شعاری محبت دثار ے

مخزن درر از معدن گوهر نیاز کامل الاخلاص صادق العقیدة والاختصاص آفتاب آسمان مهر و وداد ماهتاب فلک الفت و اتحاد

بیت

ای از فروغ روی تو عالم منور است
واز عطر خوی خلق تو گیتی معطر است

مشهور زمان منظور جهان یگانه نواز بیگانه گداز سرافراز مخالف انداز نتیجه دوران خلاصه آوان سرمایه جان اطمینان جنان فلان لازال شمس محبته منوراً فی سماء القلوب و قمر مودت طالعاً فی

علاء المطلوب بعد از دعاهای مشتاقانه و تحیتهای محبانه اعلام انتظام میرود که مدتی مدید و عهدی بعید است که چشم انتظار بر راه امید منتظر اند و دیدهٔ فراق دیده بسر کوچهٔ وصل مهر که قاصدی از ان قبلهٔ مقصود قصد اینجانب کند و کلبهٔ تاریک دورماندگان مهجور را به نور اخبار منور گرداند و وافدی از آن کعبهٔ مقصود تلطفی به این صوب نموده زاویهٔ احزان نزدیکان دور را بعطر صحت ذات ملکی صفات معطر

بیت

همه چشمیم تا برون آئی ـ همه گوشیم تا چه فرمائی

تا این غایت که از آن گلشن عنایت بوی محبت نوزیده است و نسیم مودت از چمن الفت بر کوچهٔ ما نگردیده است بدیع مینمود که چشمهٔ مساحت قطرهٔ از تشنگان وادی فراق را و ابر سماحت نمی از ماندگان زاویهٔ اشتیاق دریغ دارد شاید که دوات و قلم یافت نبود یا عمداً فراموش فرموده

نظم

شکر خدا را که باد بهار ـ سر چمن دیده خزان و ادبار
باد بهاری بچمن در وزید ـ شقشقه و سوری و سنبل دمید
باغ شده این دل پرداغ من ـ باغ بدو گشت کنون زاغ من
زان خبر خوش که بجانم شنفت ـ در چمن دل گل شادی شکفت

القصه منشور محمود لکشائی و ملاطفهٔ عنبر دائی که این غمگین حزین را بآن سرافراز فرموده بودند در اشرف آنات و الطف اوقات مانند نسیم بهاری و شمیم مشک تتاری گلشن خاطر را از ازهار اخبار سلامتی وجود مسعود رشک گلزار جنان ساخت

مکتوب هشتم

وسیلهٔ مرحمت و ذریعهٔ محبت که آن فرزند دلبند سعادتمند ارجمند فلان با مصحوب مرسل نموده بود در اشرف ساعات و الطف اوقات ظهور دولت فرموده دیدهٔ مشتاق را نوری و قلب شکسته را تسلی بخشید و برسیدن اخبار صحت ذات ملکوتی صفات گلشن قلوب محبان را تازه و چمن جان دوستان را تر

قطعه

چه خوش صبحی و عیدامشب مرا از روی یار خود　　گلستان حیاتم تازه گشت از نوبهار خود
بحمد الله که کشت بخت بر داد و نشد ضایع　　هر آنچه از دیده باران ریختم بر روز کار خود

می باید که روز بروز بهر تسکین خاطر پرسوز مجموعهٔ غمزدای و مکتوب فرحت نمای بهمین منوال ارسال می نموده باشند که مایهٔ بهجت جان و سرمایهٔ فرحت جنان گردد و باید که اوقات شریف خود را بجهت غیر وضیع ضایع نکرد اند و اکثر اوقات به تحصیل علوم که سرمایهٔ سعادت دارین است به گذرانند والدعا

مکتوب نهم

بعد از تحیات بیشمار و دعاهای بسیار معلوم آن مکان محبت و مخزن مودت بوده باشد که زمانه بعید و عهدی مدیداست که از گلشن انس بوئی و داد پیراهن کوچه ما نوزیده است و از آن چمن قدس نسیم اتحاد کرد کلبهٔ ما نگردیده بدیع می نماید که دریای سماحت یمی از تشنگان بادیه فراق دور دارد و ابر کرامت عاطشان وادی اشتیاق را مهجور باز همه گلزار شادمانی نهایت بی آبی دیدار دلدار پژمرده شده است و آب کامرانی ما از غایت سردمهری آنطرف افسرده گشته است درین نزدیکی هم اگر آن دریای کرم و ابر نعم متقاطر خواهد بود چمن مقصود و گلشن بهبود رو بذبول نخواهد آورد و اگر به مضمون این بیت بسمع رضا اصغا نموده باشند

بیت

بارید بباغ ما تگرگی　　وز گلبن ما نماند برگی

بسبب روای امری که مامور به آن فرموده اند ملیتان خود را برادر گماشته ایم و محصلان در تحصیل اند چون پاره جمع خواهد شد مردمان کلکی همراه داده ارسال خواهد شد باقی مهر عهد حکم

مکتوب دهم

فلک سعادت و برج سیادت خورشید ذات ملکی صفات نایب مناب ساقی کوثر لیث بیاه حید رصفت ورقامع بنیان قلعه خیبر ماحی کفر کافر جامی محضر دین اظهر نامی ولات هفت کشور کامل

رایض مضمار محشر چراغ انور قبه اخضر

بیت

ای دین محمد ز تو بگرفته کمالی   مه دوام گرفتست ز حسن تو جمالی

مهبط انوار نبویه مخزن اسرار علویه مجمع سعادات مرجع سادات **بیت**

علوی نسب اعلای جهان پست قدر تست   تخت بزرگی دو جهان شست صدر تست

قدوه امت اسوه ملت سراج وهاج دین شمع جمع علیین مردم دیده سیادت دیده مردم سعادت ساقی کوثر امام مومنین آفتاب دین شفیع مذنبین مکمل جهان مکرم اعیان حضرت سید فلان لا زال سیادته منور و مجلی باد بعد از دعاهای محبانه و تحیتهای مشفقانه انهای برای صواب نمای آنکه سیوم فرتبه است که حسب حال دوستان ایجانی نوشته می شود و از انجانب تلافی یکمرتبه هم نرفته است تعجب نموده می آید موانع نجیر باد بدان موجب کشتی جان در تلاطم و امواج بحار غموم و سفینه جنان در تراکم خیز آب انهاء همومست اگر از جانب مودت گرای و طرف محبت نمای باد آشنائی گذر خواهند فرمود امید است که روی ساحل بسوی معاینه خواهد نمود و الله رضا بحکم قضاست

بیت

کشتی شکسکانیم ای باد شرط برخیز   باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

بحق علیمی که علام نهان و آشکار است که در مدت تنهائی و زمانه جدائی حرف فرح از جدول لوح دل حک نموده ایم و اراضی سینه بکینه را از دیوانخانه غم چاپ فرموده چنان کنند که ظلمت بفرحت و این محنت بمحبت بدل گردد و سبب چنان بود که ملاطفات عالی متواتر و توالی ارسال فرموده باشند تا درخت غم میوه شادمانی و شجره الم بار کامرانی آورد متر صدیم

مکتوب یازدهم

حمد حمیدی را و نعت مجیدی را که کوکبه کتاب و تلألؤ لؤلؤ خطاب از برج سیادت و درج سعادت در اشراقات و ابراقات و ماه ملاطفه و اختر مراحمه مصون از وصمت محاق و احتراق ۹

قطعه

روشن از جناب اصف بیک بشارت آمد　　　گر حضرت کریمت حضرت اشارت آمد
خاک وجود ما را از آب باده گل کن　　　ویران سرای دل را گاه عمارت آمد

مضمون کلام و مصداق اعلام آنکه کتابت پر کنایت که این مخلص خلوص الاعتقاد صافی النیة والاتحاد را بان سرافراز و ابراز نامی و ممتاز فرموده بودند و در ظهر آن آیات بهتر بنیاد اوقات شریف در ارزانی فرموده امید که بهمین منوال اشتغال ارسال رسل رسایل نموده باشند تا روابط مودت و ضوابط محبت جانبین ربطی و ضبطی از سر یابد معلوم بوده باشد که چند نوبت پیش ازین صرف سفیر رسل رسایل مرسل نموده شاید که بمطالعه شریف مطالعه اشرف تشریف نیافته باشند و اگر نه سزاوار چندین خطاب پر عتاب بر نخجیر می‌دوزد زیاده چه تصدیع نماید

مکتوب دوازدهم

اعلام درگاه علم پناه وارث میراث نبویه مخبر احادیث مصطفویه فارس مضمار تدقیق فاتح ابواب تحقیق بانی بنیان معقول واضع وضع فروع و اصول کاشف کشاف نایب مناب اسلاف آشنای بحر معانی غواص لجه لئالی رافع رایات یقینیه شارح آیات دینیه

بیت

علم تو چراغ نسل آدم　　　روشن شده آدم از تو این دم
حلال مشکلات ترجمان معضلات لسان علوم دانای سرهای مکتوم

بیت

علم علم تو بر بام سموات شده　　　قدم قدرت تو تاج مباهات شده

آنکه چون بتحقیق و تصدیق پیوندد که ذات با برکات آن متعالی صفات مع جمیع برادران و اخوات قرین صحت و همنشین سلامت است زبان بیان مترنم شکرگذاری ایزد منان مترنم باشد و بیان زبان به ترجمه سپاس سبحان مترجم بنابران جهة تسکین خاطر عزیزان مجموعه نخجزدا و مکتوب فرحت نما با مصحوب التفا

فرموده باشند نهایت سرور و غایت سرور دراین آوان دست خواهد داد که تبدیل دوری بمهجوری خواهد افتاد و دیگر ملتمس آنکه دو کتاب یکی ازآن مطوّل که در علم معانیست و دیگر در فقه فتاوی محتاج الیه برادر زاده کان المجمع الفضایل واحسن الخصایل اند بردست مرسل رسالهٔ ارسال فرموده باشند و اخبار انجانی من کل الوجوه مشرحاً و مبسطاً مرقوم فرمایند و هر امری که مناسب اینجانب باشد بامور فرمایند لاینکانکی را مبدل به یکانکی نمایند زیاده موجب اطناب است

مکتوب سیزدهم

ملاطفهٔ مرغوب فزای مراحمه مرحمت نما مکتوبه مرغوب بماد را سلوب کاشف الکروب مجسّه فال مخبر احوال سعادت آمال مجمع کمال سهال الامثال شامل اخبار بهجت ذات بلک صفات قدوهٔ علماء اسوهٔ فقهاء مودت النصوا نتیجة الکبرا مصار علوم بانی مبانی المشهور منظم حاوی وادی مهارت و عدالت ماحی رسومات کفر و جهالت مبین معضلات عقلیه مشرح مشکلات نقلیه معبر الحلال والحرام یگانه فی الکلام مشهور جهان منظور سلطان فلان لازال دهراً اصل یدا آخر الزمان که این محب صادق الاخلاص کامل الاختصاص را بآن مشرف و معزز فرموده بودند در الطف آوان واحسن زمان ببوت

مکتوب چهاردهم

بیت

سپاس و حمد یزدان راکه بعد از مدتی باری رساند بیدلی چون من بمکتوب چو تو یاری
چون مضمون آن بمفهوم معروف گشت آیینهٔ دل از زنگ غم زدوده آمد و مرآت جان از کدورات هم صیقل فرموده شده و سیلهٔ فرحت دو جهانی و ذریعهٔ بهجت و کامرانی آمد و بعد ازین نیز بر همین تحریر عنایتهای بی غایت و رعایتهای بی نهایت فرموده باشند که موجب تشیید مبانی مودت و تمهید ارکان محبت خواهد بود و دیگر مطلوبی که طلب نموده بودند بردست مرسل رساله نگیره هرده مرسل شدند تا معلوم باشد و دعاهای بسیار و ثناهای بیشمار بخداوند زاده کان اخیار ابلاغ فرمایند الدعا

مکتوب پانزدهم

فلک عدالت و سماء حکومت بکوکب کوکب ذات برجیس صفات رافع رایات امارت و عقد
قامع بنیان فرقهٔ جهالت مبین الحلال و الحرام حاکم الحق بین الانام

قطعه

ای آنکه صحیفهٔ زمانه — حک کرده عبارت جهالت
ای آنکه امور جملهٔ عالم — سنجید بترازوی عدالت

محیی عدل عمر ماحی جدول کفر مؤسس اساس دین مشید مبانی یقین مدبر امور شرع معقد عقود اصل
و فرع مروج شریعت غرا مروج ملت زهرا مؤدب الجهال نوقف الله الملایق

بیت

کوکب عدل تو بر چرخ عدالت گردان — شمع حلم تو منور کن جمع مردان

نعمان ثانی عمان معانی بحر مواج عبارتیست از ذهن زکی او سراج وهاج اشارتیست از وجه صفی او

مثنوی

علم تو علم میان عالم — حلم تو حلم بر اصل آدم
آدم شده انیدم از تو پیدا — بی تو بجهان جهان مبادم

مخزن علوم مطهر مکتوم شارح آیات شریعت هادم مبانی بدعت قاضی زمان حاکم اوان حضرت
فلان لازال قضاء احکامه بمآثر اهتمامه منور و مشرف باد مخلص واضح الاعتقاد در محکمهٔ اتحاد
بشهادت انقیاد اثبات دعوی وداد میکند و عذاد عنا و مکره دمساعدی خود را که مواصلت احباب
و مجالت اصحابت استدعا مینماید فراخور حال و درخور آمال آنست که علی الاستعجال اخبارات ذات
با برکات مع جمیع ذوی الرحم و العصبات گاه گاه بل ماه ماه مرسل فرموده باشند که وسیلهٔ خاطر و
ذریعهٔ سکینه سلیمه بکلیه غایب و حاضر نموده باشند و اخبار ایجاب من کل الوجوه بخیر گذران است
و همه خورد و کلان تسلیم و دعا بخصوص میدارند ما مولست که بدرجه قبول افتد

مکتوب شانزدهم

نظم

قاصد رسید و کلبه ما ساخت مشکبوی — کویی ز کوی دوست سوی ما نهاد روی
پر سوی می وزید همی عنبرین صبا — از بوی مشک ساخت معنبر مشام ما

گنجینه راز مخزن نیاز سرمایه فرحت مجموعه بهجت یعنی کتاب خوشش خطاب علی الجواب مرجواب از جناب عدالت مآب حکومت پناه شریعت دستگاه نایب مناب عمر مستاصل بنیان کفره فجره والی ولایت شریعت حامی حدود و دیعت اقصی القضات عالی درجات لقمان ذات عمان صفات مروج شرع رسول مشرح معقول و منقول مشهور جهان منظور یزدان فلان لازال احکامه نافذا فی العالم با ثبات قوله و فعله بر مثال سجلی که قضیه منسیه را بزمان مستقبل از حال ماضی خبر استقبال بخشد و دلیلی که بر مدعای مجهول استدلال نماید در شریف ترین زمان و خوشترین آوان علامت ایراد نمود

بیت

همچو طاوس که در باغ جنان رخ بنمود — زنگ غم از دل تنگ همگی پاک زدود

چون مفهوم او معلوم گشت و اخبار صحت ذات خورد و کلان لوضع پیوست شکر بیحد و حمد بیحد ایزد احد بجا آورده شد امید که بعد ازین بر همین منوال ارسال مثال فرموده باشند که موجب تسکین جنان و سبب فرحت همگنان بوده باشد زیاده مصدع شد

مکتوب چهارم

حضرت عالیمرتبت فارس مضمار ناسوت شهسوار عرصه لاهوت نامی میدان جبروت سامی دیوان لاهوت پیشوای کبرای عالی مقدار راه نمای صحرای خاکسار منور گنبد دوار تنویر کرامات کاشف کنه اسرار کشف مقامات صیقل کدورات ظلمات آئینه کرامت مزیل آثار اشرار بهدایت امامت مرشد زمره سلوک ناصح فرقه طرق کاشف مکاشفات غیبی حاوی معاملات لاریبی جام جهان نمای پیشوای باصفا تخت نشین ممالک هدایت قاید مهجوران ناظر منظوران فاتح مخزن معنوی کامل فتوحات دنیوی و اخروی مورد مراد مریدان مظهر اعتقاد مستفیدان شیخ الاصفیا نقیب الاولیا منبع الهامات مرجع کرامات مظهر جلالات مطلع کمالات ماب

خالص المحب که منطقهٔ اتحاد بر میان جان بسته و در محل یگانگی منتظر التفات روز و شب متکای عقیدت تکیه
بر زانوی غم داده و بی کلفت و ثنا در حوصلهٔ شناسائی تفکر بر ساقهای ید بر نهاده منتهی تا عقیدت که قصد
باینجانب کرده نسخهٔ دل را بشرح اخبار ذات فایض البرکات مشروح گردانند و منطقه و افدیت که باین صوب
نموده سینهٔ بیکینه را الفتوح احوال آن مهربان مفتوح سازد که مایهٔ سرور و شادی و سرمایهٔ فتوح و کامرانی
دو جهانی تواند بود بنابراین باید بتواتر و توالی بارسال عنایتنامهٔ عالی سرافراز و ممتاز فرموده باشند
و در اوقات سحرگاهی از درگاه حضرت الهی مامول دو جهانی آنمحب جانی است دعا نموده بعد از کلام
عرض انجام اعلام میرود که برادر دینی و محب یقینی فلان بخدمت خاص مخصوص شده اند و میخواهند که خود
را در سلک مریدان خاص منسلک گردانند ملتمست به التفات عالی ساخته و سایهٔ مرحمت بر فرق
ایشان انداخته فرق فرقدین فرسش قدم ایشان سازند و نایب مناب محب کامل المحب دانسته از
هرچه خوشتر و بهتر نوازند که موجب بنده نوازی و سرافرازی اینجانب خواهد بود زیاده تصدیع خلاف حضرت و سواد ادب

مکتوب هجدهم

آفتاب جهانتاب خطاب و ماهتاب عالیجناب کتاب حضرت مرشد الارشاد هادی سبیل الصدق و الهدی
و معدن کرامت فراخور امامت صاحب الیقین فرد الفرد و التمکین دام آثاره که از افق مهر و وفا و از مطلع
صدق و صفا ارتفاع یافته بود کالشمس فی السماء حین الاستوا در جمع احبا و اصدقا جلوهٔ جهان نما فرموده

بیت

شکر ایزد را که ماه و مهرت از انوار ذات ... جمع یاران را چو نور خود پر از انوار کرد

موجب وسیلهٔ فرحت دلهای دوستان و قلوب محبان گشت و مضمون او لصدق مقرون آمد امید
که بهمین منوال ارسال مراسلات تواتر و تعاقبا فرموده باشند و از گوشهٔ خاطر دریا مآثر مهو ننموده
تا سلسلهٔ دوستی جانبین مسلسل باشد

مکتوب نوزدهم

بذروهٔ عرض تا یب مناب پدر بل بهتر که چراغ دودمان سراج وهاج خاندان پدر مهتر زمان عالی

مکان برگزیده حضرت رحمان سایه صغار و کبار صاحب دستگاه برگزیده درگاه آله ولی النعم حضرت
عم دام نعمائه عرض خود معروض میرود که احوالات اینجانب من کل الوجوه بخیر گذرانست غرض که اخبار
ذات معالی صفات مع ذوی الرحم والعصبات در وقتی از اوقات بل که هر ساعتی از ساعات قلمی
فرموده باشند تا تسکین خاطر مسکین و دل حزین گردد گاه گاه بل ماه ماه هم از احوال با طلال فرزندان
دور مانده و مشتاقان ده رانده خبر داده بوده باشند سادس صفر ختم الله بالخیر والظفر ۱۲

مکتوب بیستم

فرزند دلبند سعادتمند ارجمند برگزیده و پسندیده قرة العین بل عین الانسان و انسان العین چشم
و چراغ جان راحت روان حسن الخصال عدیم المثال منظور انظار ملک متعال بر کمال سمه کالشمس اظهر
فی وسط السماء والقمر تطلع علی العلای بر مظهر است و اندکه کتاب شریف و خطاب لطیف که بر تیز
برید وارد نموده بود در اوقات حضور و آنات موفور السرور شرف ورود مشرف شد و مضمون
محبت مشحون مقرون بسکون بطون گشت والحمد علی ذالک النعم والکرم و باید که بعد ازین نیز باز ارسال رسایل
تقصیر ننماید و به ترسل رسالات مجدد فرمایند

مکتوب بیست و یکم

بیت

فصاحت ز لفظ فصیحت هویدا ملاحت ز رمز ملیحت مبین

مشهور زمان لطیب البیان حضرت فلان لازال حفظه را بعد از دعاهای بیشمار اخبار آن برگزیده
اخیار جهان میرود که چنین استماع افتاد که کلام ربانی در باره پیغمبران علیه السلام معجزه ایست سبحانی
مرتب بهفت قرآت و آراسته باقوال چهارده روات آن کان کمالات دارند اگر بلطف عمیم خود دو
روز جهت تلاوت عنایت خواهند فرمود از غایت لطف و نهایت الطف بدیع نخواهند بود و پاره زرد سفید
بسکه چهار گوشه دار الضرب احمد آباد از زر وقف که هر سال بتوشه فقرا صرف نموده می آید مقدم داشته
آمد چون برخی بود آوردن عدد آن بلفظ پاره مناسب نمود تا معلوم باشد

مکتوب بیست و دوم

بیت

خداوندا بگیتی جاودانی ۝ هزاران سال با دولت زندگانی

عز ذیل کبروب محبوب مطلوب یعنی مکتوب نادر الاسلوب مرغوب القلوب که این دعاگوی کمینه و دولتخواه دیرینه را بآن سرافراز و ممتاز ساخته بودند در بهترین آنی و خوشترین زمانی شرف ورود ارزانی فرمود مضمون او بخوبترین وجهی روی نمود بعد از تقدیم شرایط تعظیم و تکریم انهامی رای صواب نمای اینکه امری که این مامور را بآن امر فرموده بودند حواله بمشار الیه که مسمی بفلان اسم است نموده آمد من بعد نیز هر امری که مناسب اینجانب باشد بآن مامور فرموده باشند و دوران حضور را بالکلیه دور نداشند و مضمون اشارت بهجت مقرون کشت و بچه خورد و کلان روز و شب بدعای ... دعاگو باشند

مکتوب بیست و سوم

بیت

چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول ۝ بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش

رافع بشان عمر بلا عمر کوهر عباسی شعار ردای کرامت بر دوشش ناصب علم دین داود الحان بکلام متین قاری آیات بینات کلام الله ثناگوی بارگاه گاه و بیگاه رفیع الدین خطیب دام خطابته بعد از عنایات بیشمار معلوم نماید که هر جمعه و اعیاد بصورت نامعتاد خطبه نامکرر بعبارت دیگر ادا نماید و مردمان را در تحریص بودن الصلاحیت امر نماید و وجه مدت معاش خود را سال بسال بی تکالیف دیوانی من کل الوجوه جمع کند و همه خود را در دعای جاندرازی درگاه و مواظبت بارگاه صرف نماید و آنچه بنام شما اصدار ساخته ایم عقیب کتابت خواهد رسید و مضمون آن اینکه عاملان دیوانی میباید وظیفه مشار الیه را فی وقت الموعود بی تکالیف و اخراجات بوی رسانیده باشند و در این باب بهر وا...

و اهمال نورزند تحریرا فی تاریخ فلان

مکتوب بیست و چهارم

پیشرو صفوف مومنان مقدمهٔ عسکر مسلمانان قراول قلب کبرا هراول موکب عظما ستون دین رکن متین قاید مهجوران راشد دوران امام فلان دام دام امامته بعد از تبلیغ ثنای بیغایت و دعای بینهایت اعلام آنکه نفر موده آنحضرت بایشان تشخیص ماهیانه نمودیم هر چند مبالغه که رفت از عدد ده نگذشتند بنابراین اگر امکان باشد برای مصلحت چند روز اقامت نموده باقی حالکند

مکتوب بیست و پنجم

نظم

قمری آواز مقری ساز داود الحان خوش بیان بلبل ادای صلصل صدا

بوقتی که مقری چو قمری نوازد	ز سوز کلامش دلم نوحه سازد
طیور از هوا کله بر سر به بندد	وحوش از پس و پیش پیشش بتازد

ای سینهٔ سکینهٔ محبان از آواز دلنوازت در خروش و ای داغ بر داغ دوستان از ادای صدای مدهوش و ای راحت شمع جمع احبا و ای تسکین قلوب فقرا و اغنیا آرام خاطر مردمان مقری فلان دام قرائته بعد از دعاهای محبانه و ثناهای مخلصانه از تحیت شیرین کلام اعلام میرود که بتاریخ ثانی ربیع الاول قرار بار عام مولود صاحب العز و الجود صلوا علیه الی یوم الموعود است بنابراین آن اطمینان جان و جنان بی ترصد داعی و بی ترقب ساعی خود شمع جمع یاران و قرة العین دوستداران باشند غایت سرافرازی و نهایت بنده نوازی خواهد بود زیرا که مخلصان این جانبی

بیت

همه چشمیم تا برون آیی	همه گوشیم تا چه فرمایی

مکتوب بیست و ششم

کان کرم خوان نعم نزع تیغ و الم امین حمید الجلیل برادرم فلان بعد از ترفیع دعا و ترسیل ثناهای بی انتهای جهان نمای اثنا اگه مهر آگنه نامی و ملاحظه گرامی که تاریخ تلطف فرموده بودند بهار در عین خزان و یا چون باران بر تشنگان در بهترین آوان و خوشترین زمان ظهور دولت فرمود و قدومش را بقدم استقبال و ورودش را با قدام جلال تلقی نموده شرایط تعظیم و رسوم تکریم بجای آورده شد

بیت

بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم   پیچیدم و تعویذ دل سوخته کردم

مضمونش بصدق مقرون گشت غرض در وقت موعود

بیت

از دیده قدم سازم و آیم بسر تو   سر از همه پردازم و بنهم بدر تو

دولت مدام الی یوم القیام باد

مکتوب بیست و پنجم

حاجی الحرمین الشریفین المبارکین المکرمین مجاور روضه رسول مستاکف آستانه قبول مهبط سده بیت العتیق صانها الله من کل فج عمیق زاید خطیره علیا طائف مقبره عظما مصطفی صرح حجت حجت از بیان بگذشت.

شرف مسلمانی حاجی فلان دام مجده بعد از خلوص محبانه و اخلاص دوستانه معلوم نمایند که چند انشرفی زرا حمر که عددش هم در آخر لفظ مبهم مضمر است بدست مرسل رساله نموده آمد تا معلوم باشد و امید که گاه گاه بلکه ماه بماه در اوقات حضور و آنات موفور السرور از درگاه رب الغفور همگی مهمات و سایر حاجات اینجانب استدعا نمایند والدعا

مکتوب بیست و ششم

دریافت معدن شرف خوان نوال کان کمال ابر گهر بخش کوه بدخشن سایه صغار مایه کبار خلاصه ابرار نتیجه احرار نامی جهان حضرت فلان دام جوده رالبد از دعاهای بسیار و تحیتهای بیشمار اخبار بآن پسندیده اخیار میرود که آن کان کرم و خوان نعم محب جانی و دوست عالی مکانی فقیر میباشند یاد داد و دعا یاد مجب نماید داد که او خود در بحر یاد چنان غرقست که هیچ فرق بین زدی و آنچه تصور نماید و مبلغی که نصف نصف وی همین عدد حروف افتتاح باشد با صواب بیست و بر همین منوال حال بحال علی طریق الاستمرار ارسال رسایل شامل بهجت ذات و تسع انباسا

فرموده باشند و یکبارگی درماندگان وادی اشتیاق را سهو نموده والدعا

مکتوب بیست و نهم

رکن الاسلام مدلل الکلام خیر الاحکام مفتی الزمان مقوی البرهان مبین القضات لیس القضیات ناسخ الحقوق حاکم الحق روایات عبارات فصیح البیان حضرت مفتی فلان دام فتوی را العبد از عبودیت بسیار و خدامت بیشمار بعرض خود معروض نموده میشود که چون قضیه معلوم بدارالعدالت بوده شد حکم قسما جریان و امر قد رسیدن بران رفت که بحضور محضر مفتیان سپارند تا روایتی که بر قضیه مذکور نص قاطع و حجت ساطع باشد ثبت نمایند بنابران محسن الخلق برهان مطلق التفات تمام توجهش فرموده روایتی مرتب سازند که این قضیه سرانجام یابد که اجر پرسش عند الله ضایع نخواهد شد

مکتوب سی ام

محبت انجام مودت سرانجام مشهور جهان معروف زمان دام شجاعته را اعلام آنکه شما وقت دستوا هر دو مدعی علیه را رجوع بمحکمه علیه شریفه نمایند که عقیب شما در عین محضره محضر شما حاضر نمائیم و بالتفات تام مهام باتمام رسانیم والدعا

مکتوب سی و یکم

معدن الحق وازن المطلق مبین الحلال والحرام مشهور انام مودت العام خیر الکلام مصلح الاسلام برگزیده حضرت منان حضرت فلان را العبد از خلوص وداد و خصوص صدق و سداد از محب کامل الاتحاد نهایة رای مرسولات نمای آنکه چون بنای محبت و پایه مودت مستحکم بود بنابران معروض نمود که معلوم میشود عاملان خاص و کارکداران باختصاص دریکی از وزارت سنجهای فلان بقال که دکان دار محله اینجا باشد قصوری ظهور نموده که موجب کسوری بوده نهایت احسان و نهایت امتنان آنکه نظر اشرف مشرف فرموده هرچه خاطر کیمیا اثر بران رود حکم نمایند که منت باین جانب خواهد بود والدعا

مکتوب سی و دوم

محب دیرینه و صادق بیکینه دافع اعلام اتحاد ماحی طریق صدق و سداد محی مبانی الوداد را العبد از

ثنای بنهایت و دعای بینهایت مبنی کرد امید میشود برآنکه چنانکه مامول از فضله قبول و شرف اجابه الرسول صلوا علیه بود بحصول آمد و بعد از این نیز بر همین تقدیر بملاطفه محبانه و مراحمه دوستانه سرافراز و دلنواز فرموده باشند والدعا

مکتوب سی و سیوم

ریاست پناه کیاست دستگاه معهد الوثوق مرسم مرسومات السوق نافذ الاحکام جمهور خاص و عام مرتب رابطه بازار مصلح کار کرم آثار

بیت

ای زبار بت ذروه پشت فلک خم یافته بهر تو حوران ز زلف مخراق پیچان بافته
مصلح الزمان حضرت فلان دام ریاسته را بعد از دعای دعا و ارتفاع ثنا انهامی رود که داعی دعای دولتخواهی که ساکن جامع شاهی است بر بام و شام بلکه علی سبیل الدوام بنای انتظام عمران عظام از در گاه ملک علام میخواهد بنابران آن کان سخا و معدن وفا سعی تمام و کوشش بحد و انجام نموده جهة مدد معاش وی ابزدی در لنگر خاص تعین فرموده بودند حالا معلوم میشود که گاه گاه بل ماه ماه چیزی لوجه بمیرسد چون انجناب محب دیرینه و انجزد دعاگوی بیکینه بود بنابران جهة بهبود جانبین تصدیع ضرور نموده که دو کلمه جهة تخلیص معیشت وی در باغ نفر نمایند و از کرم عام و لطف فی انجام خود محروم نمانند والدعا

مکتوب سی و چهارم

بیت

ای نام تو دلها را در دلیست صبح گاهی از در که الهی یابی هر آنچه خواهی
محب جانی و راحت روانی نامی جهان حضرت فلان دام محبته را بعد از تقبل دعوات و ترسیل تحیات اعلام آن کان کمال و مرجع مرامات میرود که ملاطفه مرغوب و مراحمه مطلوب که مصحوب یعقوب به اینجا محبوب ارزانی فرموده بودند بوصول پیوست و مضمونش بحصول انجامید و بعد از مضمون فرحت مقرونش خود استقبال نموده بحکم فرموده استخلاص داده آمد و عنان حواله قبض و بسطش بکف خاص کرفته

شد تا معلوم باشد و الله اعلم

مکتوب سی و پنجم

صاحب السجاده مایل العباده قبله مریدان کعبه سعیدان نایب مناب قطب الاقطاب
تولیت پناه معرفت دستگاه جانشین پیر افتاده نمای دستگیر

بیت

ای پایهٔ جلال تو بر فرق فرقدین   وی طاعت جناب بر خلق فرض عین

المکرم تکبیرات الباری حضرت سید جلال بخاری دام تولیته بعد از تقبیل زمین خدمت و تلثیم
آستانه عبودیت مرید کعبه و خادم دیرینه معتکف سده کمال تاج محمد جمال بذروه عرض عرض
خود معروض میدارد که چون این خالص النیة صافی الطینة یکی از ملازمان درگاه و خادمان بارگاه
است و دایم الایام واللیالی مقیم آستانه عالی و متوطن سدهٔ معالی میباشد بنابران آن قبلهٔ جهان
و کعبهٔ جهان جزوی تبرک متبرکه که سرمایهٔ نیل آمال دو جهانی و پیرایهٔ اقبال و کامرانی است عنایت
فرمایند تا فارغ البال فی کل الحال اشتغال در دعای دولت و اقبال بیزوال نماید و در اوقات سحر
گاهی از درگاه الهی جهة اجابت آن سوال محقق مدعا مخصوص بارگاه مخلص دیرینه هواخواه یکینه
که اسمه مشتهر من مسماه معلوم دانند که جزوی علی السبیل الاقسام قسمت پذیرفته باشد مقدر خواهد
بود و در وقت ادای جمیع صغیر و کبیر اظهار خواهد کرد والدعا

مکتوب سی و ششم

قدوهٔ عاشقان اسوهٔ عارفان محرم مایه سوز و گداز فرشته سیار طیر هوی با صفا عاشق با وفا
صاف نوش وحدت کوش معتکف زاویه قدس مستوری زاویه انس صاحب حالات
کمال کمالات سرور عارفان حضرت فلان دام صفاته بعد از بدو دخول دعوات و محافل تحیات معروض
میدارد که چون زبدة الاقران فلان خود را ملازم آستانه آن قبلهٔ کیهان و کعبهٔ جهان ساخته اند با امید آنکه
جرعهٔ که از جام مالامال در دو دیشان چکد و با آرزوی قطرهٔ که از کاسه فلک اساس ایشان فرو چکد

در کام جان و حلق روان گذر یابد و جریان پذیرد

بیت

هر بوی آنکه جرعهٔ جامت بما رسد   در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت

جابران آن جان جهان و روان جان بنظر شفقت بر این جانب داشته التفات تمام و مرحمت بیحد

و انجام ده درباره ایشان فرمایند

مکتوب سی و هفتم

اخوت شعار قربت دثار رکان محبت معدن مودت اطمینان جان آرام روان حضرت فلان را بعد از تقدیم قوافل دعا و مراحل بر واصل ثنا انهای رای صفا نمای آنکه مطالعه آن مجمع الالطاف و مرکز دایرهٔ اشفاق تلطف فرموده بودند رسیدند و مضمونش بصحت انجامید غرض چنانچه مامول بود بوضوح پیوست و باید بعد ازین نیز بر همین ممیز سلسلهٔ دوستی مسلسل دارند تا تسکین خاطر شفیقهٔ مودت

و دل کالیفهٔ محبت گردد

مکتوب سی و هشتم

با هر جامی اشیا شفابخش صغرا و کبرا لقمان نشان ارسطو بیان بقراط زمان سقراط اوان جالینوس

دهر فیلسوف عصر

بیت

پنهان نیز چون ماه مقنع ز تب بنشست   خود به باطاعت بنهد هر نبض که هست

افلاطون حذاقت بوعلی بصارت شافی دم کافی قدم دافع الم رافع درد و غم مسیح کلام صحیح الانام حضرت فلان دام حکمته را بعد از ابلاغ دعا و ارسال ثنا انها میرود که چون مدلول اندیشیل بود که اصلا در بدن شما هیچ مادهٔ حرارت نمی بود و امروز صدر لی است بنابران باوقات مطبوع دلیل را مدلول ساخته موافق طبیعت ترکیبی مرکب داده فرستاده خواهد شد قطب رصد بند مجلعی کشای سعادت پیوند مرکز دایرهٔ احکام کاشف ضمیرهای انام مهر سپهر شرف ماهتاب جهان تاب

بپوست کاشف حیات نمای طبقات افلاک رازدان رموز تحتهای خاک

بیت

ماه علمت علم بچرخ زده   عالم از نور خود منور ساخت

جناب کشای اسم نمای مشهور جهان منجم فلان دام تخیمه بعد از تحیات بیشمار از گردش گردون دوار اخبار بیان خلاصه صغار کبار میرود که چون وی عزم سفر جزم بود که متعلقان مقصدی این عریضه گشتند که امروز ماه منزل در برج عقرب دارد و از طریق طریقه مسرور نکرده است باین قید موسوس رفتن در توقف افکند پس میباید که ذهن مستقیم زمانی بر آن گماشته وقتی از اوقات و آنی از آنات استخراج نموده فرمایند تا عمل بر آن رود امید که ممنون منت گردانند و مرهون عنایت خود دانند

مکتوب سی و نهم

برادر دینی و محب یقینی کامل الاعتقاد صادق الاتحاد میان الهداد بعد از تخصیص دعا و تبلیغ ثنا مخصوص دانند که حسب الفرموده عمل نموده وقتی که معین کرده آمده است باید که در عین الوقت خود را از خانه بدر کنند تا عنقریب الایام مراجعت بخیریت تمام خواهد بود والدعا

مکتوب چهلم

ملتمس زمان فصیح اوان محرم سرایر سلطان واقف رازدان تحریر کامل التحریر صافی الضمیر کافی التدبیر

بیت

هر داستی که در دل دفتر نیامده است   دارد جریر خامه تو بر سر زبان

بانی ابنیه عبارات و کلم مظهر اسرار لوح و قلم انیس وزرا جلیس امرا لبیع اللسان صریح البیان لازال انشاده فلان را بعد از تبلیغ قوافل دعا و ترسیل رواحل ثناها برای مشکل کشای و ضمیر گیتی نمای از محب باوفا و مخلص کامل الصدق والصفا آنکه چون فرمان قضا قدر رقم در اثر در باره برادرزم محمد یار اصدار یابد غایت مودت و نهایت محبت آنکه کلمه که بدعای او جبر و یا او کلها اثر آن اثبات باید که حرفی که غرض شان از آن معرض نجابت معروض داشته نوشته باشند که خود وکیل مطلق

از جانب ایشان گشته بسعی تمام و جدّ اتمام مهام بانجام رسانید و اینجانب را ممنون منت و رهون عنایت خود دانند آفتاب نامه مشکین شمامه و ماهتاب صحیفه پر لطیفه جناب فضایل مآب شجاعت قباب مهابت اکتساب برادرم عبد الوهاب لازال شجاعته که از مطلع اقبال و مشرق اجلال طالع و شارق شده بود در بهترین آنی و خوشترین زمانی جلوه نور و تجلیه سرور ظهور فرمود در مطالعه آن در مقابل هر حرفی فرحی و بعوض هر لفظی لطفی روی نمود بعد از تقدیم شرایط مودت و ترسیم رسومات محبت اعلام انتظام می رود که استدعای آن مشیر تدبیر مملکت این حقیر را به آن مشار الیه فرموده بودند بوضوح انجامید بسعی تمام از انجام آن مهام میان عزم بدست جزم بسته آمد و در انصرام مرام بر سبیل راه ترقب مترصد نشسته که چون این مهم رجوع به اینجانب نماید روانی آن را بجان آسان شمرده آید باقی خدمات را مترصدم

مکتوب چهل و یکم

حسان ثانی سحبان زمانی جریر جهانی خسرو ملک فصاحت مهر سپهر ملاحت صراف نقود کمالات نظام لآلی ابیات صاحب کلمات شریفه ناظم ابیات لطیفه شمع جمع فضلا سراج وهّاج مجمع عقلا بانی ابنیه منثور و منظوم مفتاح درهای علوم نایب مناب عراقی میرزا مومن فراقی دام اشعاره را بعد از ترفیع دعا و تقبیل ثنا انهای ضمیر منیر احوال نهاد خاطر خطیر الهام پذیر عیب کشائی از محب بی ریا و مخلص با وفا آنکه معلوم ملاذمی باشد که در حین التقا که مجموعه پر ضاد مجلس استاد دست داده بذروه عرض آن قبله کبرا و کعبه صغرا عرض خود معروض نموده بودیم که غزلی که مشتمل بر تاریخ اتمام بام باشد قلمی فرمایند که دیدنش را دیده ها مردم دیده شمارند و مجموع خواص و عوام در بام و شام ایل علی سبیل الدوام ورد زبان دارند حالا خاطر فاتر بر آن مترصد است و دیده ترقب در تعاقب خواهد بود چون فرزین عمل مدتی تطویل بدونی نهاده است

موالی بخیر باد والسلام

مکتوب چهل و دوم

محرم راز مخلص کارساز ایلس دوست نواز جلیس مخلص هر دو از مخلص درگاه منان حضرت فلان رالعبد از روابط ثنا و وظایف دعا اعلام آن برگزیده خاص و عام آنکه خدماتیکه به آن این مخلص را سرافراز فرموده بودند روز و شب بصورت درد ذکر داشتم فاما چون حادثه حدوث و واقعه وقوع یافته بود درین مدت اهمال روی نمود انشاء الله تعالی لتلافی کتابت از عهده معهود برآمده ارسال خواهد شد و باقی خدمات را منتظر

مکتوب چهل و سیوم

شجاعت پناه مهابت دستگاه سپه کش زمان تهمتن اوان رستم دوران بهرام نشان اسفندیار شوکت فریبرز عظمت

مثنوی

گرفته ز شمشیر او شیر کوه زپیلک رساند به پیلان ستوه

زحمله که آورد و برد و زکین

زمین آسمان آسمان شد زمین

سلحشور بیش روزنامی میدان حامی بلدان خصوصا محمد زمان دام شجاعته زالعبد از تکلم تحیات بسیار و تعظیمات بیشمار محکوم گردانیده میشود که فردا وقت بام با ساختگی تمام بصوب ولایت جام توجه نمایند و آن بدسرانجام را کار به اتمام رسانیده بسیر ولایت کچه بتازند و سرهاے کفار فجار ملعون را با خاک برابر سازد درین باب مدعی دانند کمان اندازند رعد باز سرافراز تیز باز که بغلوبهای گران سنگ کوه فوج دشمن در روز جنگ سنگ گردانند و بضربهای تفنگ جهان تار و تنگ نماید

بیت

بضرب توپ رعد کردار اند چو روی دشت کوهستان سر که بر زمین افتد چو باد در جنگ افشارد زبدة الاماثل فی الاعادی و الاقران فلان معلوم داند که بتاریخ آخر ربیع الاول عزم نهضت فرنگ جزم است باید که چهار من شوره و دو باره و بیست و پنج من گوگرد و صد و سیزده من زغال اکبر علی طریق الاستعجال مهیا سازد و تا نهایت تفنگ که بدان بر پشت پیلان جنگ توان کرد مرتب و یکجا نموده در فلان میدان حاضر سازند تا محله آن گرفته آید و در کار خود اهمال ننماید تا سزاوار رعایت شود و از همسران ممتاز و سرافراز باشند

مکتوب چهل و چهارم

بنده درگاه مخلص بارگاه ایلچی روز و شبان باز همت دستاورین همت بر لبه اعتقاد بسته و در پهلوی اتحاد نشسته کلاه اخلاص بر سر و قبای اختصاص در بر دارد محکوم می فرمائیم که بازه آن قاز اندازد یوزان تیز تاز و سگان آهوگیر و دیگر جانوران لایق نخچیر از خورد و کلان با تمامی سامان آن گرفته و مهیا ساخته روی التجا بصوب درگاه اعلا آرد که اراده سیر شکار عزم جزم است باید که در کار خود اهمال نورزد تا لایق عنایت شاهانه و خلعت پادشاهانه گردد و خود را ممتاز الاقران فی الدوران گرداند

مکتوب چهل و پنجم

مخلص بارگاه مخلص درگاه آنکه خیمه اعتقاد را در میدان صلاحیت بر پا کرده است و فرش میانه اتحاد را در صحرای اخلاص سر بالا نهاده و قناعت عقیده در حرم سرا داری کشیده و سراپرده خلوصیت پادشاهانه عبودیت تنیده و طناب نیکوخواهی ببارگاه اختصاص بسته و روز و شب بر فرش خانه نشسته و هو المکرم بتکریمات الباقی میرزا محمد ظاهر اینها نماید که در شهر صفر بتاریخ زیباده روی جاوید بصوب بیجاپور آورده باید که بارگیهای منقش و زنگوله های سزاوار در منقش و سکندریهای مصور

در دواتهای و پستانها را نا کرم مهیا سازد و در ساختگی مهام بسعی و تمام بپردازد
تا لایق عنایات و سزاوار مراحمات گردد و دریباب
قدغن داند

مکتوب چهل و ششم

کامل الاخلاص شامل الاختصاص آنکه کسوت عبودیت کز به پیموده و سند بند عقیده خود را به پیوند سواد ادای لیسه و مقراض مثال در قطع قطعه ناموافق نشسته و سوزن وار چشم همت کشاده و رشته سان جامه اتحاد خود را پیوند وداد داده و به المخصص بکریمات افریدگار محمد یار دام خیاطه را بعد از دعاهای محبت انجام و تحیتهای مودت فرجام اعلام آنکه تو را این دوان پیرامان آنزمان فرح بخش روان کاروان خراسان روی عزیمت بصوب هندوستان نهاده است و یکی از اطراف این مملکت فردوس بهجت بار خود گشاده و از امتعه زربفتهای ششتری و کمخابهای عنبری و پوستینهای روبهی و روپاکهای سمندری توده بر توده و سقرلاتهای ابدار و صوفهای مواج مانند بحار و پارچهای کتان و دیگر امتعه روی نشان بخراج داده بنابران باآن منظور بزرگان معلوم نموده می آید که چون احتیاج امتعه بجامدارخانه باشد محکوم فرمایند تا خود دستش متوجه شده ملازم درگاه خاص و بارگاه اختصاص گردانیده شود باقی خدمات را مستقیم

مکتوب چهل و هفتم

محب اخلص و دوست مخلص آنکه همیشه روی همت خود را به رنگ صبغة من الله مصفر دارد و نقش اتحاد خود بر جامه خلوصیت نگارد و سیاهی ادبار را قرمزی اقبال دهد و رخساره نگاهی را لون ناری بخشد رنگ آمیزی که صباغ فلک در شاکرد و سبب
استاده است

بلیست

صباغ فلک با همه استادی و صنعت
تلمیذی شاگرد تو نمود از خواست برغبت

المصنوع بصنعة العبد العاصی العبد قلی دام صباغته بعد از تکرر بیانات بسیار و تحقیقات بیشمار اختیار
نماید که ترکیب رنگ عروسک و قلمی و سبز و نارنجی و برید و برید ایراد فرموده باشند
که غایت و نهایت حمایت خواهد بود دنباله ابریشم

نمرفت

مکتوب چهل و هشتم

برادر و شفیق و محب یقینی ما بی صدق و سداد مخزن مودت و وداد فلان بعد از
تمهید قواعد اتحاد و تشیید مبانی وداد محکم بنیاد از مخلص خالص الاعتقاد ارشاد
آنکه مراحمه متراحمه مرغوب و ملاطفه مطلوب که بمصحوب ایوب باین صوب القاء
فرموده بودند در بهترین اوان و خوشترین زمان ظهور فرموده آنچه مأمول
بود بحصول انجامید بنابران مضمون خاطرشان تراکیب الوان مطلوب مکتوب
آمده آن چنان است که برای عروسک بیارید عصفر و او را نیم کوفته کرده
در تغاری کنند و اندکی نم دهند و روز دوم در کرباس کنند و تا به حدی
آب بریزند که زرد آب بکلی زایل گردد و امتحان به پارۀ پنبه کنند چون آب
سرخ نماید زرد آب رفته باشد آنگاه نمک بفشارند و در آفتاب نهند تا نیم خشک
شود آنگاه اشخار در هیجده تار ربع تار پاک کنند و بمالند تا کشته شود و امتحان
آنکه قدری بر آب بریزند اگر اشنا کرد خوب کشته شده باشد و اگر در ته
رفت کشته نشده باشد آنگاه در کرباس کنند و بیاویزند و آب او را جدا
بگیرند که لعل خواهد آمد و این را عروسک خوانند بعد مرتبه بمرتبه آب بکشند و
بکار برند و چون خواهند که رنگ کنند ترشی لیمو یا املی یا انار یا غیره قدری

و در آن بریزند و بدست زنند چون کف کند هنوز ترشی کم باشد تیزچشمی اندازند
تا کف کم شود و آب ایستاده بماند آنگاه کاغذ یا جامه در آن افکنند اگر
سطبر باشد دو پاس و گرنه یک پاس در آن گذارند و بعد و سک
لطیف آید و رنگ قلعی چنان باشد که با مزرنگ قدری
سطبر باشد بگیرند و ده پانزده چوب بیارند
و پاره پنبه بر سر آنها کنند و بر کاغذ
شب یمانی داده گل و برگی
خاطرخواه بکشند قلعی شود
مهره زنند و بکار
برند

الحمد لله و المنة که کتاب انشا خلیفه و انشا رسمی بعنوان پسندیده و آیین برگزیده
صورت اتمام پذیرفت و این صحیفه بی‌نظیر در ماه رمضان المبارک بطریق
خوب و اسلوب مرغوب بصفتهای بدیع بدست احقر العباد منشی مظفر حسین
مرقوم شده هر خطش به خطی دیگر زیباست و هر مکتوبش بقسمی علیحده رونماست
مهیمن متعال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را که بهار قبول
دلهای فطانت آگین است تازه
و ریان دارد

تمت